

اقتصاد و سیاست

در آینه

جمهوری اسلامی

صفحه ۷

دولت بوش، جمهوری اسلامی و
اپوزیسیون

تبدیل مساله جمهوری اسلامی به مساله مهم مذاکرات دولت بوش با دول اروپائی و رئیس جمهور روسیه، در اولین دیدارهای بعد از انتخاب مجدد او، بیانگر این واقعیت است که دولت آمریکا، در ادامه سیاست اشغال عراق، این بار بیش از پیش نیرو و توجه خود را بر ایران متمرکز نموده است و در تلاش است که از همین نخست با اروپائیان بر سر برخورد با جمهوری اسلامی به توافقات ضمنی دست یابد یعنی در عین پذیرش راه حل تاکتونی اروپائی ها برای مذاکره با حکومت اسلامی، سقفی برای ادامه این مذاکرات تعیین نموده و در پایان این فرصت، اروپائی ها رانیز با اقدامات بعدی خود همراه سازد.

بقیه در صفحه ۲

جرج بوش دومین دوره ریاست جمهوری خود را با تهدید جمهوری اسلامی بعنوان «بزرگ ترین حامی تروریسم» آغاز کرده بود، در اولین روز سفرش به اروپا نیز، اعلام داشت که «رژیم ایران باید به حمایت خود از تروریسم و تلاش برای دست یابی به سلاح های هسته ای پایان دهد» بوش، آشکارا امکان حمله نظامی را منتفی ندانست و تاکید کرد «هیچ گزینه ای را نباید از نظر دور داشت». قبل از بوش، وزیر خارجه جدید و مشاور امنیت ملی سابق او، خانم کاندولیزا رایس، در تور اروپائی خود، صریحا از تصمیم آمریکا برای بردن پرونده اتمی ایران به شورای امنیت سازمان ملل خبر داده بود.

ماجراجویی های هسته ای
رژیم ایران و مواضع پراکنده
اپوزیسیون

صفحه ۱۱

اهمد آزاد

انتخابات عراق تولدی ناقص
اما، لازم

صفحه ۱۶

ممداد شیبانی



گزارش تظاهرات ضد سفر بوش

به شهر ماینس/آلمان

ناهید جعفرپور

گزارش پنجمین

فوروم اجتماعی جهان

ناهید جعفرپور

صفحات ۱۷ تا ۱۹

اندر حکایت «همایش ملی کار»
نمایشی برای سازمان بین المللی کار

صفحه ۵

کمیسیون کارگری سازمان

در باره انقلاب بهمن ۱۳۵۷

آموزه های انقلاب بهمن

" همه با هم " یا " همه با من "

ممد اعظمی

همه با هم ، زمینه ساز همه با من

رئوف کعبی

صفحات ۱۳ تا ۱۵

دولت بوش، جمهوری اسلامی و

اپوزیسیون

بقیه از صفحه اول

واقعیت چیست؟

طرح حمایت جمهوری اسلامی از تروریسم و یا تبدیل برنامه اتمی جمهوری اسلامی به یک مساله بین المللی عاجل، قبل از آن که انعکاس تحول کیفی تهدیدات ناشی از حضور جمهوری اسلامی باشد، در واقع امر تابعی از مقتضیات ادامه سیاست تاکتونی دولت بوش در خاورمیانه است.

اتهاماتی که جرج بوش متوجه جمهوری اسلامی می کند، نه جدید هستند و نه غیر واقعی. در این که حکومت اسلامی از حامیان مهم تروریسم در منطقه است، شکی نیست. خود این رژیم بر بنیان ترور و کشتار پا گرفته است. صدور انقلاب از جمله ارکان سیاست خارجی آن بوده است. در لبنان حزب الله را سازمان داده است و از همه جریانات بنیادگرا در فلسطین دفاع می کند. همواره علیه روند صلح در خاورمیانه موضع گیری نموده است و از سیاست نابودی دولت اسرائیل دفاع می کند. در مورد تلاش برای دست یابی به بمب اتمی هم، ادعا های دولت بوش بی پایه و اساس نیست. باند های قدرت و ثروت درون حکومت، فکر می کنند که با ساختن بمب اتمی، ادامه حکومت خود را بیمه می کنند: اولاً بر این تصورند که امکان حمله نظامی را منتفی می کنند. ثانیاً با تداوم جنگ لفظی با «شیطان بزرگ»، هر مخالفتی در درون را نیز تحت عنوان همصدائی با دشمن در نطفه خفه می کنند. براین اساس هم هست که سیاست وقت کشی در مذاکرات با اروپا و برخورد دو پهلو و غیر شفاف با آژانس بین المللی انرژی اتمی را در پیش گرفته اند و با سنگر گرفتن پشت شعار استفاده صلح آمیز، در تدارک ساختن بمب اتمی هستند.

اما جامعه جهانی به درستی و به تجربه با لحن و محتوای سیاست دولت بوش همآوائی ندارد. دولت بوش، بعد از ۱۱ سپتامبر تمام امکانات تبلیغی خود را به کار گرفت تا پای صدام حسین و عراق را، به شکلی به میان کشد. او خطر عراق را هم سنگ حمله

تروریستی ۱۱ سپتامبر و بزرگ تر هم جلوه داد و علیرغم مقاومت بین المللی، دست به اشغال عراق زد. همه چیز تحت لوای انهدام سلاح های کشتار جمعی صدام حسین توجیه گردید، در عین حال به نتایج تحقیقات بازرسان سازمان ملل در این مورد واقعی گذاشته نشد. در عوض، زمانی که اثری از این سلاح ها پیدا نشد، نقشه اصلی جنگ، یعنی نقشه تغییر جغرافیای سیاسی خاورمیانه تحت عنوان «خاورمیانه بزرگ» علنی شد. بمب ها و سربازان امریکائی که قرار بود با برداشتن صدام از اریکه قدرت، عراق را «آزاد» کنند، طبق این نقشه با اشغال عراق و استقرار دائم در منطقه و دفاع از «امنیت ملی آمریکا» در خلیج فارس، قرار است که تمامی منطقه را تبدیل به عراق و صاحب «دمکراسی» کنند.

از طرف دیگر، سخنان جرج بوش چه در مراسم تحلیف خود و چه امروز درباره مقابله دولت آمریکا با دولت های بی توجه به خواست ملت هایشان، بیشتر یک لحن ایدئولوژیک دارد تا سیاسی. در خاورمیانه دولت های از نوع جمهوری اسلامی، بخصوص در میان متحدان نزدیک آمریکا کم نیست از عربستان سعودی و شیخ نشین های خلیج فارس تا مصر و پاکستان هیچ کدام منتخب و پاسخ گو به مردم کشورشان نیستند. از حکومت مطلقه آل سعود بر عربستان تا ریاست جمهوری مادام العمر مبارک در مصر، حکومت کودتاگران در پاکستان که به بمب اتمی هم مسلح اند، همه نمونه هائی کم و بیش از نوع جمهوری اسلامی و با تفاوت های صوری با هم هستند. تاکید آمریکا بر «خطر» جمهوری اسلامی و نیز فشار به دولت سوریه، بیش از آن که در تمایز این دو با دیگران باشد، در ناهماهنگی این دو دولت با سیاست بوش در خاورمیانه و ناهمخوانی آن ها با نقشه های آمریکا در کل متکی است.

هدف چیست؟

دولت آمریکا در خاورمیانه همواره دو هدف را دنبال کرده و می کند. اول از همه تسلط بلامنازع خود بر منابع انرژی خلیج فارس، دوم دفاع بی قید و شرط از دولت اسرائیل و

تامین برتری نظامی و سیاسی آن بر کشورهای منطقه. اشغال عراق در خدمت این دو هدف بود. از یک طرف عراق دارای ذخایر عظیم نفتی است و تسلط بر نفت عراق می تواند، حتی در سیاستگذاری اوپک هم موثر باشد، از طرف دیگر عراق از هر نظر به مراتب مناسب تر از عربستان سعودی برای استقرار پایگاه های نظامی آمریکا محسوب می شود و با دو کشور ایران و سوریه هم مرز است که در نقشه آمریکا دولت های حاکم بر هر دو این کشور ها، نامطلوب ارزیابی شده اند و هنوز با اسرائیل دشمنی می ورزند و با نیروهای بنیادگرا و رادیکال مخالف اسرائیل در لبنان و فلسطین رابطه نزدیک دارند. هر دو، هرکدام به دلایل خاص خود، حاضر نیستند اسرائیل را به رسمیت شناسند.

از انقلاب بهمن تاکنون، ایران حلقه گم شده در حوزه نفوذ آمریکا در خاورمیانه، است. در منطقه خلیج فارس هیچ کشور دیگری نیست که به لحاظ جغرافیای سیاسی، درحد ایران بر خلیج فارس مسلط و در همان حال دولت آن در این ابعاد با سیاست های آمریکا در منطقه ناهمخوانی داشته باشد. قطع روابط دیپلماتیک بین جمهوری اسلامی و آمریکا بعد از گروگانگیری دیپلمات های آمریکائی در تهران، همواره آمریکا را به سوی آلترناتیو های دیگری کشانده است. صدام حسین و سپس جنگ او علیه ایران یک گزینه بود. اشغال عراق یکی دیگر از تلاش های آمریکا برای حفظ و تثبیت موقعیت مسلط خود در کنترل بر منابع انرژی و شاهرگ حیاتی اقتصاد جهانی در خلیج فارس است.

اما تاکید جرج بوش بر ایران و سوریه به عنوان دو محور اصلی صحبت های او با دولت های اروپائی، از وجه عاجل سیاست آمریکا نیز حکایت دارد و نشان دهنده عزم آمریکا برای تحمیل سیاست های خود بر جمهوری اسلامی و حکومت سوریه حتی با توسل به حربه نظامی است. اعلام جبهه مشترک بین سوریه و جمهوری اسلامی در تهران، در برابر فشار آمریکا، در واقع امر، بر پایه منافع مشترک این دو دولت در این رابطه صورت گرفت.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

دولت آمریکا وقتی از حمایت جمهوری اسلامی و سوریه از تروریسم صحبت می کند، در و هله اول، اشاره بر همکاری این دو دولت در لبنان و در کمک رسانی و تسلیح و تقویت نیروهای مثل حزب الله در لبنان، جهاد اسلامی و حماس و غیره در فلسطین است. علاوه بر آن بر کسی پوشیده نیست که اکثر جریانات بنیادگرای اسلامی هنوز در وجود حکومت اسلامی در تهران یک حامی و متحد استراتژیک و یک الگو برای خود می بینند.

فشار آمریکا برای خروج نیروهای سوری از لبنان، بخصوص بعد از ترور نخست وزیر سابق این کشور رفیق حریری که مخالف ادامه اشغال این کشور توسط سوریه بود، و هم صدائی کامل اروپا بویژه فرانسه با آمریکا در این مورد، در عین وادار کردن سوریه به عقب نشینی از لبنان، هم چنین تلاشی برای پایان دادن به نفوذ جمهوری اسلامی در لبنان و سرآغازی برای خلع سلاح شبه نظامیان حزب الله در این کشور است که از طرف جمهوری اسلامی تسلیح و پشتیبانی می شوند و زیر چتر ارتش سوریه آزادی عمل کامل دارند.

با تحقق خروج سوریه از لبنان، خلع سلاح حزب الله و ایجاد محدودیت های بیشتر در کمک به نیروهای بنیادگرای فلسطینی، و همزمانی آن با تغییرات قابل قبول برای آمریکا و اسرائیل در رهبری جنبش فلسطین، چشم انداز صلح بین اعراب و اسرائیل افزایش می یابد و همزمان سوریه در جهان عرب تنها و منزوی تر شده و پذیرش صلح با شرائط دیکته شده اسرائیل محتمل تر می گردد.

اما خروج سوریه از لبنان، خلع سلاح حزب الله و قطع کمک به نیروهای بنیاد گرای اسلامی در فلسطین، یک وجه از سیاست دولت امریکا در قبال جمهوری اسلامی و دولت سوریه است. مشکل مهم و دیگر آمریکا، ادامه و گسترش ترور و خشونت در عراق است. آمریکا فکر می کند که سوریه مرزهایش را به روی «تروریست» ها باز گذاشته است و جمهوری اسلامی با تقویت جریانات رادیکال شیعی به دنبال کسب نفوذ در تحولات این کشور است.

برنامه اتمی جمهوری اسلامی

حلقه اصلی در استدلال دولت امریکا در برخورد با جمهوری اسلامی، برنامه اتمی آن است. دولت بوش می گوید جمهوری اسلامی در زیر پوشش برنامه استفاده صلح آمیز هسته ای در صدد ساختن بمب اتمی است و

آمریکا با توسل به هر وسیله ای اجازه این کار را به این حکومت نخواهد داد. در این که جمهوری اسلامی نباید به بمب اتمی دسترسی پیدا کند، آمریکا تنها نیست. اروپا نیز با او همراه است. خود جمهوری اسلامی هم در ظاهر امر چنین ادعائی را ندارد. اما کش و قوس های دو سه ساله اخیر حکومت با آژانس بین المللی انرژی اتمی و عدم شفافیت در ارائه گزارش فعالیت های هسته ای به این آژانس، تردیدی در هدف رسیدن به بمب اتمی برای بسیاری از ناظران بین المللی از جمله کشورهای اروپائی باقی نگذاشته است. برای جلوگیری از این امر هم هست که مذاکرات سه دولت آلمان، انگلیس و فرانسه با ایران برای رعایت مفاد مقاله نامه های بین المللی در استفاده از انرژی اتمی و دست کشیدن از غنی سازی اورانیوم شروع شده است و علیرغم عقب نشینی های مقطعی حکومت اسلامی از قرارهای خود با اروپا هم چنان ادامه دارد. جمهوری اسلامی اصرار دارد که تعهد او برای توقف غنی سازی اورانیوم موقتی بوده است و اروپا از توافق با نمایندگان حکومت توقف دائمی آن را مد نظر داشته و دارد. دول اروپائی حتی امکان تامین نیازهای تاسیسات اتمی ایران برای اورانیوم غنی شده را در صورت استفاده ایران از انرژی اتمی مطرح نموده اند، اما حکومت اسلامی بر ادامه برنامه های خود تاکید می کند.

واقعیت این است که مساله در اساس نه بر سر استفاده یا عدم استفاده از انرژی اتمی، بلکه تلاش برای جلوگیری از امکان استفاده از بمب اتمی توسط حکومتی مثل جمهوری اسلامی است که برای پیش برد اهداف سیاسی اش استفاده از هر وسیله ای را مجاز می داند و اقدامات و مناسبات آن برای هیچ کس قابل پیش بینی و محاسبه نیست و به کسی هم در عمل پاسخگو نیست. تسلیح چنین حکومتی به سلاح کشتار جمعی مثل بمب اتمی، تهدیدی علیه همه و در وهله اول خود مردم کشور ماست و به درستی جامعه بین المللی از گسترش سلاح های هسته ای عموماً و دسترسی به آن توسط دولتی مثل جمهوری اسلامی خصوصاً نگران است. از این رو مساله در مورد ایران، نه استفاده از انرژی اتمی و حتی تحقیقات پیشرفته اتمی، بلکه حکومتی است که اعتمادی به آن در استفاده صلح آمیز از این تحقیقات در میان نیست.

تشکیلات انرژی اتمی ایران، بسیار پیش از آن که حکومت اسلامی به قدرت برسد، بنیان گذاشته شده است. تاکنون نیز میلیارد ها دلار خرج ادامه کار در این عرصه شده است. این که آیا این تحقیقات لازم بوده یا نه، قبل از هر چیزی نیازمند امکان تصمیم گیری آزاد ملی در این مورد است. اما آن چه که جمهوری اسلامی با استفاده از بازار سیاه تکنولوژی اتمی در صدد سرهم بندی نمودن آن است، مثل همه اقدامات این حکومت، ربطی به استفاده صلح آمیز و اراده مردم این مرز و بوم ندارد. ما نیز هم صدا با جامعه جهانی و تمامی نیروهای ترقیخواه و صلحدوست جهان معتقدیم که حکومت اسلامی نباید به بمب اتمی مسلح شود و یا امکان دسترسی به آن را داشته باشد. اما جامعه جهانی نه آمریکاست و نه رئیس جمهور آمریکا سخنگوی این جامعه است. نهاد های بین المللی موجود حق و امکان آن را دارند که در چهارچوب قوانین بین المللی و در هماهنگی با نیروهای بشر دوست و آزادیخواه مخالف سیاست اتمی حکومت در ایران، جلو باند قدرت طلب حکومت را در این عرصه سد کنند.

اپوزیسیون و دولت بوش

تاکید دولت آمریکا بر برنامه اتمی جمهوری اسلامی و تبدیل آن به یک مساله بین المللی، در واقع امر از وزن دیگر وجوه حضور این حکومت، بخصوص سیاست های عملی آن، از لغو حق حاکمیت مردم تا نقض گسترده و روزمره حقوق اولیه و انسانی شهروندان کشور، می کاهد. هر چند بوش در کنار تهدیدات خود به حکومت اسلامی توصیه می کند که به خواست مردم احترام بگذارد، اما لحن و محتوای سیاست آمریکا با تمرکز بر مساله برنامه اتمی جمهوری اسلامی عملاً مسائل دیگر در رابطه با این حکومت را تحت الشعاع خود قرار می دهد. به گونه ای که در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل هم بر سر محکومیت نقض حقوق بشر در ایران کشور های اروپائی دست به معامله زده، از محکومیت نقض حقوق بشر در ایران که بر هیچ کس پوشیده نیست، خودداری می کنند تا مگر در مذاکرات بر سر برنامه های اتمی با آن به توافق برسند.

تمرکز روی برنامه های اتمی حکومت اسلامی، برای دولت آمریکا این حسن را دارد، که بسیج نظامی و توسل به راه حل هایی از این قبیل را

زمین لرزه در زرنند کرمان



روز چهارم اسفند ماه در ساعت ۵ و ۵۵ دقیقه بامداد به وقت محلی زمین لرزه ای به شدت ۳٫۶ درجه در مقیاس ریشتر در نزدیکی شهر زرنند، استان کرمان، روی داد. در این زلزله بخش مهمی از روستاهای اطراف شهرستان زرنند و بویژه روستاهای بخش چترود بیشترین خسارات را متحمل شده اند. شهرستان زرنند در شمال غرب شهر کرمان واقع است و جمعیت آن به حدود سی هزار نفر می رسد. بر اساس گزارشها از مناطق زلزله زده کرمان شمار کشته شدگان به حدود هفتصد و نود تن و مجروحان - سرپایی و بستری - به بیش از هزار و چهارصد تن بالغ می شود.

بر طبق اخبار نیز روز پنجشنبه ۶ اسفند ماه شمار زیادی از مردم زلزله زده شهرستان زرنند و روستاهای اطراف در اعتراض به عدم رسیدگی مسئولان رژیم به نیازهای ابتدایی خود از جمله چادر جهت سکونت موقت در مقابل فرمانداری، شهرداری و هلال احمر شهرستان زرنند تجمع نموده اند.

در حالیکه مسئولان رژیم اعلام کرده اند ۱۵ هزار چادر در میان مردم منطقه توزیع کرده اند بسیاری از مردم زلزله زده از دریافت چادر محروم هستند. فرمانداری شهرستان زرنند واگذاری چادر را منوط به بازدید خانه به خانه از منازل زلزله زده کرده است.

ما با ابراز تأسف و تأثر از این فاجعه طبیعی و اعلام همدردی با بازماندگان قربانیان زلزله و مردم مصیبت دیده، تأکید می کنیم که مسئولیت رسیدگی و سازماندهی امداد به زلزله زدگان وظیفه قانونی و عرفی دولت است که این بار نیز در انجام آن کوتاهی کرده است.

از هر تهدیدی بترسد و به دنبال معامله با دولت های دیگر برای حفظ خود برآید. اپوزیسیون دمکرات، ترقیخواه اکنون باید اعلام کند که مخالف دست یافتن حکومت اسلامی به بمب اتمی و مخالف هر گونه حمله نظامی به کشور به بهانه پیشگیری از این امر است. مخالف تصمیم هر دولت خارجی برای تصمیم گیری به جای مردم ایران و دادن نسخه تغییر رژیم از خارج و تدارک برای آن است. تغییر حکومت در ایران به دست خود مردم ایران صورت می گیرد. این روند در جامعه ما در حال شکل گیری است و فشار به حکومت برای به رسمیت شناختن رای و حق حاکمیت مردم طی یک دهه گذشته افزایش یافته و در هیات جنبش های مدنی و سیاسی جاری به یک نیروی اجتماعی برای تحول سیاسی و اجتماعی تبدیل شده است و هر گونه مداخله از بیرون ادامه این پروسه را متوقف خواهد ساخت و بار دیگر کشور ما را از تحول دمکراتیک محروم نموده، گروهبندی های قدرت طلب دیگری را جایگزین دارودسته های حاکم خواهد کرد.

خواست اپوزیسیون از افکار عمومی، مجامع بین المللی و دولت های پای بند به میثاق های بین المللی آن است که با حمایت قاطع از خواست مردم ایران در برخورداری از آزادی و حقوق اولیه مصرح در بیانیه حقوق بشر سازمان ملل و دیگر ملحقات آن، از طریق مجامع بین المللی حکومت اسلامی را مکلف به رعایت این موازین نموده، نمایندگان اپوزیسیون و فعالین نهادهای مدنی در ایران را در این مجامع پذیرفته و اقدامات آنان برای گذار به دمکراسی و بنیان یک جامعه آزاد و حکومت منکی بر آراء جمهور مردم ایران را مورد پشتیبانی قرار دهند.

دولت آمریکا باید از تجربه عراق درس لازم را گرفته، به عنوان دولت آمریکا مناسبات خود با جمهوری اسلامی را تنظیم کرده و سیاست خود را از جایگاه دولت آمریکا و نه نماینده یا مدعی العموم مردم ایران و یا افکار عمومی جهان تنظیم کند. در آن صورت دیگر نیازی به اپوزیسیون تراشی و آلترناتیو سازی برای حکومت اسلامی هم نخواهد داشت.

آلترناتیو برای این حکومت در عمل و در جریان گذار به دمکراسی و تحول سیاسی شکل خواهد گرفت و با رشد جنبش دفاع از حق حاکمیت مردم تبلور خواهد یافت.

توجیه می کند. برای سینه چاکان بمب اتمی در تهران هم این تمرکز مفید به فایده است. در فضائی که صدای مدافعان آزادی و حقوق بشر و مخالفان سیاسی حکومت پژواکی در هیاهوی اتمی پیدا نمی کند، آن ها با خیال راحت می توانند حلقه خود را تنگ تر کرده، در فضای ضد آمریکائی متعارف، هر گونه مقاومتی در برابر خود را از صحنه به درکنند. اپوزیسیون جمهوری اسلامی و تمامی نیروهای مدافع حقوق اولیه مردم، نیازمند آنند که صورت مساله را با فعالیت خود تغییر دهند. اهمیت دارد که برای افکار عمومی جهانیان، مجامع بین المللی و حتی دولت ها و از جمله دولت آقای بوش روشن گردد که آن چه در ایران باید همواره از حضور آن احساس خطر کرد، نه انرژی اتمی و نه حتی بمب اتمی، بلکه حکومتی است که نه به رای و اراده مردم کشور اعتنائی دارد و نه اساسا حمایت این مردم را در پشت سر خود دارد و برای حفظ موجودیت خود در طول ۲۶ سال گذشته از هیچ جنایتی در حق مردم ایران فروگذار نکرده است. مخالفین سیاسی خود را گروه گروه به جوخه اعدام سپرده است. فقط در شهریور ۱۳۶۷ در عرض چند روز هزاران زندانی سیاسی را قتل عام کرده است. همه آزادی ها از آزادی انتخابات و آزادی بیان، عقیده و تشکل تا آزادی پوشش و حتی شادی در چهاردیواری خانه و محیط خصوصی آحاد مردم را سلب نموده است.

تمرکز توجه بین المللی تنها به برنامه اتمی جمهوری اسلامی، واقعیت وجودی این حکومت در زندگی روزمره مردم ایران را در سایه قرار می دهد. بیهوده نیست که نمایندگان حکومت بر سر میز مذاکره با دول اروپائی به دنبال گرفتن تضمین های لازم برای حفظ نظام خود هستند. اما نه اروپائی ها می توانند چنین تضمینی را به حکومت بدهند و نه این که اساسا خواست اروپا یا حتی حمله نظامی آمریکا است که بنیان نظام حکومتی فعلی را سست نموده است. آن چه که بیش از هر چیز، جمهوری اسلامی از دست داده است، زمینه اجتماعی ادامه این نوع حکومت در جامعه ایران است. این واقعیت دیگر اکنون سال هاست که بر خود حکومتیان هم عیان گشته است. بر بستر این واقعیت هم هست که حکومت احساس خطر می کند. حکومتی که مورد تنفر مردم خویش است طبیعی است که

اندر حکایت " همایش ملی کار " نمایشی برای سازمان بین المللی کار !

کمیسیون کارگری - بهمن ماه ۱۳۸۳

« . تعهدات و وظایفی که هم اکنون بر اساس قانون کار و تامین اجتماعی بر عهده سرمایه داران و کارفرمایان است از آنان سلب و خود قانون کار به عنوان یک قانون توصیه ای و نه اجرائی در خواهد آمد و در نهایت حلقه این تعرض و تهاجم از طریق " نظام جامع تامین اجتماعی " با هدف تمرکز ، کنترل و نظارت و حذف و محدود کردن دامنه شمول تامین اجتماعی بیمه بیکاری و بازنشستگی ، کامل می گردد . بر این اساس مسله " کار شایسته " و دیگر اهداف این همایش بیشتر مزاح است و فریب کارگران .

در شکست این همایش و همایش های قبلی همین بس که بگوئیم دولت و خالقی وزیر کار این رژیم برای سومین بار نسبت به مقوله نامه های ۸۷ و ۹۷ متعهد شده اند ولی همچنان کارگران ایران از حق ایجاد تشکل های مستقل ، حق اعتصاب و ... برخوردار نیستند .

باید تاکید کرد که " اصطکاک و ستیز " و مبارزه کارگران ایران با این رژیم اصولا بر سر این موضوع نیست که کدام یک از تشکل های دست ساز رژیم مانند خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و یا تشکل های ایجاد شده توسط وزارت کار نماینده کارگران ایران هستند . و بعبارت دیگر اصولا کارگران ایران هیچ یک از این دو گروه از تشکل های رژیم را نماینده خود نمی داند . چرا که اولاً بیش از ۶ میلیون کارگر ایرانی از حق تشکل مستقل برخوردار نیستند . و علاوه بر این عملاً گفته اند که هیچ نوع تشکل تحت کنترل دولت را نمی پذیرند و می خواهند تشکل مستقل خود را بنا کنند ، بدون دخالت وزارت کار ، خانه کارگر و دولت . تلاش عبثی است که وزارت کار و خانه کارگر درگیری های خود و جناح های مختلف رژیم را " مخالفت و ستیز " کارگران ایران وانمود کرده ، تا خود را نماینده کارگران ایران قلمداد کنند .

بند ۱۸ قطعنامه همایش ، توسعه و تقویت تشکل های کارگری را پیش شرط لازم در گفتگو های اجتماعی می داند و بر این اساس از دولت می خواهد که « زمینه الحاق ایران به مقوله نامه های ۸۷ و ۹۸ و ۱۳۸ سازمان بین المللی کار را فراهم نماید . » از زمانی که محبوب بعنوان دبیر کل خانه کارگر در اجلاس سازمان بین المللی کار در ژنو تحت فشار این سازمان قرار گرفت و گفت « تشکیلات بین المللی کار برداشت صحیحی از نحوه عملکرد تشکیلات کارگری ایران بخصوص شوراهای اسلامی کار ندارند و با موضع گیریهای نادرست خود ، ما را مورد اتهام قرار می دادند . » . نه تنها شکست سیاست های خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار

و تاکید کرد که این مجموعه دو راه پیش رودارد یک اینکه در ستیز و اصطکاک بایکدیگر منافع خود را جستجو کند و یا در همگرایی و تعامل .

این همایش در حالی برگزار شد که تهاجم و تعرض سرمایه داران و دولت حامی آنها به کارگران ایران روز به روز افزایش یافته است . تصویب لایحه خروج کارگاه های تا ۵ کارگر از شمول قانون کار ، خروج کارگران قالیباف از شمول قانون کار .

لایحه خروج کارگاه های دارای کمتر از ۱۰ کارگر از شمول قانون کار برای مدت سه سال بوسیله هیات دولت با توسل به ماده ۱۹۱ قانون کار و این در حالی است که بر اساس اعلام مدیر کل روابط کار وزارت کار " مرتضی رجبی " (ایلنا ۱۳۸۳/۱۱/۲۰) « ۹۲٪ کارگاههای کشور به

صنوفی اختصاص دارد که در قالب کارگاه های زیر ۱۰ نفر تعریف شده و از شمول قانون کار معاف است . » گسترش دامنه به کارگیری کارگران قراردادی ، موقت ، پیمانی ، با استناد به تبصره ۲ ماده ۷ قانون کار با حقوق بسیار کمتر و بدون برخورداری از مزایای قانونی و قانون کار و تامین اجتماعی و ارائه طرح یک فوریتی خارج کردن کارگران موقت از شمول قانون کار ، تصویب قانون « اجرای طرح بازسازی و نوسازی صنایع » با هدف تعدیل و بیکارسازی گسترده کارگران ، تصویب ماده ۹۴ قانون نظام صنفی ، که تمامی موارد بر شمرده با توافق و همکاری و حمایت جناح های مختلف رژیم مانند اتاق بازرگانی و صنایع و معادن و هیات مولفه خانه کارگری ها و کارگزاران سازندگی و دوم خردادی ها و حزب مشارکت و آنانی که هم اکنون بر صندلی وزارت کار تکیه زده اند ، صورت گرفته است

و همین امروز اکثریت مجلس هفتم با ارائه طرح یک فوریتی ماده واحده ای که در واقع همان اصل " تراضی و توافق " است ،

می کوشد نه تنها کارگران قراردادی بلکه کلیه کارگران را از شمول قانون کار خارج کند . بر اساس تبصره این ماده واحده کلیه کارگران شاغل در مشاغل صنعتی ، کشاورزی ، بهداشتی ، درمانی ، مسافری ، ترابری ، خدماتی ، تولیدی ، آموزشی و تربیتی ، فنی و حرفه ای ، اماکن عمومی و غیره اعم از بخش خصوصی و یا بخش دولتی مورد شمول این ماده قرار می گیرند . و بر این اساس « تا پایان برنامه چهارم توسعه اقتصادی ، اجتماعی فرهنگی جمهوری اسلامی اشتغال موقت نیروی کار جدید در کلیه کارگاه ها و مشاغل پیش بینی شده در قانون کار بر اساس توافق کتبی شاغلین و کارفرمایان بوده و از شمول قانون کار معاف هستند

پنجمین " همایش ملی کار " جمهوری اسلامی در تاریخ ۲۶ آذر ماه با صدور قطعنامه ۲۰ ماده ای به کار خود پایان داد . این همایش که بدنبال چهار همایش شکست خورده قبلی برگزار شد خود بدلیل توازن قوای موجود میان جناح های مختلف رژیم ، اهداف وزمینه ها ، بستر و چگونگی تحقق آن ، پیشاپیش مهر شکست را بر پیشانی داشت . چنانکه برخی از شرکت کنندگان آن را " فرمایشی " و یا " تشریفاتی " و گروهی آنرا " آبکی " دانستند . و گروه دیگری ادعا کردند از آنجا که « مصوبات چهار همایش قبلی که به صورت قطعنامه رایه شد و در عمل نا کارآمد رها گردید ، مصوبات این همایش نیز از چارچوب حرف خارج نمی شود . » . و از همین رو بود که عطاردیان نماینده تشکل های کارفرمایی خواستار اجرا شدن « مصوبات چهار همایش ملی کار » قبلی شد .

" علی عقبايي " ، نایب رئیس انجمن های صنفی رانندگان برون شهری ، که در سه دوره همایش های ملی کار شرکت کرده است ؛ گفت « هیچیک از مباحث دوره های مختلف فرقی با یکدیگر نداشته . » و تکرار را نیز « بلای ناکارآمدی این همایش » دانست .

هدف از برگزاری این همایش از زبان برگزارکنندگان و شرکت کنندگان چنین بیان شد :

ناصر خالقی وزیر کار گفت . « هدف از برگزاری همایش ملی کار ، ترویج فرهنگ کار است . » و کسانی که در این همایش شرکت کرده اند . « برای ارتقای فرهنگ کار در جامعه تلاش می کنند . » و اهداف این همایش رادر راستای پیشبرد اصل مشارکت پذیری در کار و تولید ، سه جانبه گرایی و تصمیمات جمعی در جهت بهبود شرایط کار دانست . که « وزارت کار به عنوان میزبان ، این امکانات را فراهم کرده است . » علاوه بر این وی بررسی ویژگی های " کار شایسته " را نیز از اهداف این همایش دانست .

محمد رضا عارف معاون رئیس جمهور گفت سند ملی " کار شایسته " بر سه جانبه گرایی اتکا دارد و محورهای آن شامل حقوق بنیادین کار ، آزادی تشکل ها ، رعایت حداقل سن کار ، مزد مناسب با حداقل معیشت و گسترش حمایت های اجتماعی است . که « امیدواریم با تشکیل وزارت رفاه تحقق این حقوق تسهیل شود . »

وزیر کشور نیز در این همایش گفت تشکل های صنفی کارگری و کارفرمایی در کنار نهاد منتخب حاکمیت یعنی وزارت کار می توانند به حل مسائل موجود بپردازند و « مهمترین رسالت آنان ایجاد موازنه منطقی بین مطالبات این سه رکن است . »

نامه های ۸۷ و ۹۸ باید تصویب و حمایت شوند . بدون اینکه حمایت های فعلی کاهش یابند . »

واژه همین رو بود که محبوب می گوید « با سازمان بین المللی کار به توافق رسیدیم که آسانترین و بهترین راه، تقویت انجمن های صنفی است و تضعیف نهاد های کارگری به صلاح کشور نمی باشد. به همین منظور باید وظایف و مسئولیت های صنفی و میدان فعالیت آن را کسترش دهیم . » (ایلنا ۱۳۸۳/۱۱/۲۰)

همچنین وی با انتقاد از سندیکا گفت « ترجمه سندیکا همان انجمن صنفی است و بحث در خصوص بازگشت به سندیکا با اهداف انقلاب همخوانی ندارد . ایده آل ما تشکیل شورای اسلامی کار است . » (همان جا)

در همین حال مرتضی رجبی مدیر کل روابط کار وزارت کار میگوید شوراهای اسلامی کار این مشکل را دارند که « حضور نماینده کارگر و کارفرما باعث می شود تا شورا در دیدگاه جهانی تشکلی مستقل و کارگری محسوب نشود . » (همان جا)

در همین باره حسن صادقی می گوید « اما در صورتی که احساس کنیم انجمن صنفی بهانه ای برای سرکوب شوراهای اسلامی کار است ، با آن مخالفت خواهیم کرد . »

اما هدف این همایش اصولا این بود که درانظار مجامع بین المللی و سازمان بین المللی کار چنین وانمود شود که تشکل های دست ساز رژیم همان تشکل های مستقل کارگری مندرج در مقاله نامه های این سازمان هستند و همراه با تشکل های کارفرمایی و وزارت کار همخوانی سه جانبه گرایی را به معرض نمایش بگذارند . تا چهره رژیم با معیار های بین المللی آرایش شود و از فشار بین المللی بر آن بکاهد .

تاکید بر این مسئله اهمیت دارد که مقاله نامه شماره ۸۷ در باره حق آزادی تشکل و مقاله نامه ۹۸ مربوط به حق مذاکره دسته جمعی ، مقاله نامه ۱۰۰ مربوط به دستمزد برابر ، مقاله نامه شماره ۲۹ در باره لغو کار اجباری ، مقاله نامه ۱۰۵ در باره اعمال کار اجباری و بیگاری ، مقاله نامه ۱۱۱ در باره رفع تبعیض در اشتغال ، مقاله نامه ۱۳۸ در باره حداقل سن کار و مقاله نامه ۱۸۲ در باره اشتغال کثیف (به کارگیری کودکان در قاچاق کالا و ...) است .

اجرای مقاله نامه سازمان جهانی کار یکی از خواست کارگران ایران است . اگر چه جمهوری اسلامی برخی از این مقاله نامه ها را پذیرفته ولی کما کان رژیم در کلیت اش و خانه کارگر و وزارت کار از پذیرش حقوق کارگران در بر پائی تشکل های مستقل کارگری سر باز می زنند . مبارزه متشکل و آگاهانه کارگران تنها راه تحقق این خواست پایه ای آنان خواهد بود .

ارائه گردد . و بر مبنای بررسی قانون کار جمهوری اسلامی، این سازمان خواستار تغییرات در این قانون گردید، تا زمینه پیوستن ایران به مقاله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان بین المللی کار فراهم گردد .

در شهریورماه ۸۲ حسن صادقی و دیگر سران خانه کارگر در گردهمایی خانه کارگری ها که با تمام تمهیدات ، بیش از عده قلیلی در آن شرکت نکردند توافق حزب مشارکت و دولت را با سازمان بین المللی کار در مورد تشکیل سندیکاهای کارگری محکوم کرده و خواهان لغو این توافقات شدند و آنرا در جهت محدود کردن قدرت شوراهای اسلامی کار دانستند .

جبهه مشارکت تلاش می کرد که ابتکار ایجاد سندیکاها و اتحادیه های دست ساز را در اختیار خود داشته باشد و خانه کارگر را از میدان بدر کند و هم الزامات خصوصی سازی ، برنامه و سیاست های نفولبرالی را فراهم سازد .

اگر چه جزئیات کامل توافق وزارت کار با سازمان جهانی کار هیچ گاه منتشر نشد . واز جمله این موضوع که آیا حق ایجاد تشکل برای همه کارگران و از جمله واحدها و صنایع بزرگ مثل نفت و پتروشیمی و ... را به رسمیت شناخته است و یا فقط برای واحدهائی که قانون کار حق تشکل را برای آنها مجاز می داند .

خانه کارگر روند تغییر نام شوراهای اسلامی کارو تطبیق آن با شرایط مندرج در مقاله نامه های مذکور و ایجاد انجمن های صنفی را به جای آنها پی گرفت . اما هم خانه کارگر و هم حزب مشارکت و وزارت کار بر خی اتحادیه دست ساز را سر هم بندی کردند . و علیرغم موافقت جبهه مشارکت و حزب اسلامی کار (تشکل سیاسی خانه کارگر) در طرح ایجاد « کانون عالی انجمن صنفی کارگران ایران » برای ایجاد انجمن های صنفی این طرح شکست خورد .

باشکست حقارت بار اصلاح طلبان حکومتی و حزب مشارکت در انتخابات شوراهای شهر و علاوه بر آن در هفتمین دور مجلس شورای اسلامی دوران حضيض ذلت آنان آغاز شد و پرونده ایجاد سندیکا و اتحادیه های کارگری در وزارت کار به پایان راه رسید . و حریفان (خانه کارگری ها) خیز برداشتند تا بر صندلی نمایندگی کارگران ایران در سازمان بین المللی کار تکیه کنند .

در مهر ماه گذشته در دیداری که میان وزارت کار جمهوری اسلامی و سازمان بین المللی کار و با شرکت تشکل های کارفرمایی و مسئولین خانه کارگر صورت گرفت . توافقاتی بدست آمد . حاصل این دیدار و توافقا، این بود که این سازمان، خانه کارگر را به عنوان نماینده کارگران ایران در مجامع بین المللی قلمداد کرد . تا پیولا نماینده سازمان بین المللی کار در دیدار با سران خانه کارگر گفت « تشکیلات کارگری در ایران در راستای مفاد مقاله

و دیگر تشکل های وابسته به رژیم و منزوی شدن این تشکلها در بین کارگران ایران کاملا روشن بود. بلکه افزون بر آن مورد اتهام و تحت فشار مجامع بین المللی نیز قرار داشتند . از آن پس یکی از وجوه سیاست های خانه کارگر و تشکل های رژیم کاستن از فشار های بین المللی و تطبیق و آرایش چهره رژیم با الزامات و عرف و معیار های بین المللی بوده است . و کاملا روشن بود که از یک سو یکی از عرصه های اصلی سیاست نهادهای کارگری رژیم ایجاد و سازماندهی اتحادیه های صنفی فرمایشی و کنترل شده از بالا و حتی با اشاره بر حق تشکل و حق اعتصاب است . و از سوی دیگر همسو نشان دادن خود با مبارزات و اعتراضات کارگران بگونه ای که مانع از تحول و گسترش این مبارزات در مسیری مستقل گردند . و در همین راستا در مهر ماه سال ۷۹ محبوب در دیدار با نمایندگان موسسه آلمانی « فردریش ایبرت » اعلام کرد که « تا سه سال پیش تشکیلات ما یک تشکیلات صنفی _ سیاسی بود ، اما از آن وقت تا کنون در این جهت حرکت کردیم که یک تشکیلات تمام عیار صنفی باشیم . و اکنون شمای کلی تشکیلات ما یک تشکیلات تمام عیار اتحادیه ای است . » بر اساس همین سیاست ها حسن صادقی رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار در راهپیمایی اول ماه مه در سال ۸۰ در میدان بهارستان گفت که « شوراهای اسلامی کار دیگر پاسخگوی مطالبات کارگری نیست و ما باید به سوی تشکیل سندیکاها و اتحادیه ها برویم . » و از همین رو تلاش می کردند در طی روندی شوراهای اسلامی کار به سمت اتحادیه شدن حرکت کنند . و یا محبوب به روزنامه کار و کارگر می گوید . « پیش بردن شوراها به سمت اتحادیه ای شدن. این باید مسیر حرکت آینده شما باشد . »

یکسال بعد وقتی که حزب مشارکت در توافق با سازمان جهانی کار زمینه پیوستن ایران به مقاله نامه های ۸۷ و ۹۸ این سازمان را فراهم می کرد . خانه کارگر و تشکل های وابسته به آن ، سیاست ضدیت با ایجاد اتحادیه و سندیکاهای کارگری را پیش گرفته و با سفر نمایندگان سازمان جهانی کار جرنیگان و خانم کرن کرتیس به ایران مخالفت کردند . و شوراهای اسلامی کار را تنها تشکل صنفی کارگران اعلام داشتند .

اما وقتی هیات سازمان بین المللی کار به ایران آمد و اوضاع تشکل های کارگری را به شدت مورد انتقاد قرار داد . و با طرح این مسئله که « در ایران آزادی تشکل های کارگری وجود ندارد . » و در گزارش خود « خانه کارگر را نماینده واقعی کارگران ندانست » و علاوه بر آن خانه کارگر را عمدتا دارای جهت های سیاسی دانست و ماهیت صنفی بودن آن را مورد سؤال و محبوب را به دلیل وابستگی اش به یک جناح سیاسی و عضویت در تشکل های کارفرمایی مورد انتقاد قرار داد . و اعلام کرد که حتی یک مورد قرارداد دستجمعی وجود نداشت تا

اقتصاد و سیاست در آینه جمهوری اسلامی

ماه گذشته، پانزده تن از استادان اقتصاد دانشگاه‌های ایران با صدور بیانیه‌ای زیر عنوان «سخن اقتصاددانان با نمایندگان مجلس شورای اسلامی» به موضعگیری در برابر برخی از طرحها و سیاستهای اقتصادی مجلس هفتم پرداختند. پیش از این نیز، در آبان گذشته، یازده نفر از امضاءکنندگان همین بیانیه، متن دیگری با عنوان «بیانیه جمعی از اقتصاددانان در آستانه انتخابات ریاست جمهوری نهم» منتشر کرده بودند که در آن، با تأکید بر «حساسیت مسائل اقتصاد کشور در شرایط کنونی»، با «رویکردی علمی و کارشناسی»، به تشریح «مهمترین مشکلات اقتصادی» از دیدگاه خود پرداخته بودند.

در نگاه نخست، و فارغ از مضمون بیانیه‌های این گروه از اقتصاددانان، می‌توان صدور و انتشار اینگونه بیانیه‌ها و اظهارنظرهای علنی را در شرایط حاکم بر جامعه ایران به فال نیک گرفت. در وضعیتی که به جز سخن‌پراکنی‌ها و قیل و قال مالاها و خوانده مالاها و یا مکالاهای همفکر و همدست آنها کمتر صدایی به گوش می‌رسد، برخاستن صداهای دانشگاهیان، معلمان، روشنفکران، وکیلان، پزشکان و پرستاران، کارگران و دیگر اقشار و گروه‌ها، و ایجاد نهادهای مدنی و تشکلهای غیردولتی (NGO)ها و نهایتاً شکل‌گیری انجمن‌ها و اتحادیه‌های صنفی و طبقاتی مستقل و آزاد، می‌تواند در شکستن فضای خفقان‌زده موجود، بسیار مؤثر باشد. لکن از آنجا که آینه جمهوری اسلامی بسیاری از پدیده‌های معمول و متعارف را نیز، عملاً مخدوش و وارونه می‌سازد، نمی‌توان از نظر دور داشت که تعداد زیادی از نهادهای ظاهراً مدنی و تشکلهای غیردولتی تازه تأسیس هم، در واقع، ساخته و پرداخته گرداندگان و وابستگان خود دستگاه‌ها و جریان‌های دولتی یا حکومتی باشد. چنان که مثلاً، در بحثهای مربوط به «تأمین اجتماعی» نیز، ارگان سیاسی - مذهبی - اقتصادی شناخته شده «کمیته امداد امام خمینی» به

عنوان یک «NGO اسلامی» قالب می‌شود! بررسی مضمون بیانیه‌های این دسته از اقتصاددانان هم، جدا از قالب‌سازی‌ها و تحریفاتی که زیر عنوان «منطق علمی» صورت گرفته است، وابستگی آنها را به جریان حکومتی «کارگزاران سازندگی» آشکار می‌سازد.

نویسندگان بیانیه یکم، «انگیزه اصلی» خود را در این کار «انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری و حساسیت مسائل اقتصادی کشور» عنوان کرده و در انتهای آن نیز تأکید می‌کنند که «صدور این بیانیه از سوی جمعی از اقتصاددانان هشدار است به مردم در توجه به تفکیک دو نگرش ذکر شده در اداره کشور و تذکری است به سیاستمداران جهت ارائه برنامه‌ای مشخص برای آینده». در بیانیه دوم نیز ضمن اشاره به تأکیدات بیانیه پیشین، با ابراز «نگرانی نسبت به تداوم روندهای گذشته» و برخی «اقدامات آغاز شده»، هشدار داده می‌شود که «اقداماتی از این دست موجب خسارت‌های جدید برای کشور نشود». نویسندگان بیانیه نخست، تصریح کرده‌اند که «در تنظیم مطالب، به هیچ‌وجه به دنبال مقصر یابی و ارزیابی ضعف‌های مدیریتی» نبوده‌اند و، ضمناً، از «ذکر دستاوردها و موفقیت‌ها تنها به دلیل دور شدن از هدف اصلی نگارش این بیانیه اجتناب» ورزیده‌اند.

امضاءکنندگان بیانیه‌ها، پس از اشاره به مشکلات اقتصاد کشور از قبیل کسری بودجه، تورم، ضعف کیفیت و کمیت ارائه خدمات دولتی، وابستگی به درآمدهای حاصل از صادرات نفت خام، فساد اداری و مالی، ... به شرح «منشاء مشکلات» پرداخته‌اند. منشاء بخش بزرگی از این مشکلات، از دیدگاه آنان، «در نوع نگرش به حوزه وظایف دولت و چگونگی اعمال سیاست‌های اقتصادی» است. «مشکل اساسی کسری بودجه»، «ثابت نگه‌داشتن نرخ ارز» و مسئله «یارانه» (سوبسید)ها و به ویژه «یارانه پنهان انرژی»،

از جمله «جلوه‌های» این نوع نگرش هستند که «غلبه دولت در بخش‌های تولیدی در حوزه‌های صنعت و خدمات» را پدید آورده است. «عدم رشد بخش خصوصی»، «محدود و منفعل ساختن بخش خصوصی و یا «محدود کردن بخش خصوصی با هدف تحقق عدالت اجتماعی» نیز منشاء دیگر مشکلات اقتصادی است. اما منشاء بخش دیگری از مشکلات «انزوای کشور در عرصه بین‌المللی» است زیرا که «بناهای اقتصادی کشور دارای حداقل ارتباط مالی و تکنولوژیک با جهان خارج هستند» و تعقیب «درون‌گرایی» و اعمال «حمایتهای بی‌هدف» و غیره موجب «مقید کردن تعامل با جهان خارج» گردیده است.

در بخش پایانی بیانیه یکم، نویسندگان مبادرات به تفکیک و مقایسه دو «نگرش» یا دو «گروه» مختلف کرده‌اند، به طوری که «گسست نگرشی شکل گرفته» در بین آنها «در مورد نقش دولت و جایگاه بخش خصوصی، عدالت اجتماعی و چگونگی ارتباط با جهان خارج، به بزرگترین چالش آینده کشور تبدیل شده است» و، بر این اساس، مردم را نیز به تفکیک بین این «دو نگرش کاملاً متفاوت» هشدار داده‌اند:

«نگرش اول» خواستار محدود کردن نقش دولت تقریباً در حد «فراهم کردن خدمات عمومی مانند نظم و امنیت داخلی و خارجی، آموزش و بهداشت عمومی، زیر بناهای فیزیکی» و «ایجاد یک نظام قضایی اطمینان بخش»، و تقویت و گسترش بخش خصوصی که «مبتنی بر نظام انگیزشی و با پیگیری منافع فردی و برخورداری از حقوق تضمین شده مالکیت از طریق کارآفرینی اقدام به توسعه ظرفیت‌ها کرده و منافع اجتماعی قابل توجهی را نیز عاید جامعه بنماید»، و توسعه تعامل با جهان خارج در زمینه‌های تجارت، تولید، تکنولوژی و مدیریت ... است.

«نگرش دوم» اما طرفدار ایجاد «دولت بزرگ» و «دیوانسالاری وسیع» است و توسعه بخش خصوصی را «ملازم با گسترش فقر و

این جریان‌ها هم، در دوره خاتمی، عملاً به تداوم اجرای اکثر سیاست‌های اقتصادی دوران رفسنجانی گردن نهادند که تدوین و تصویب برنامه چهارم اقتصادی (به وسیله مجلس ششم) نیز شاهد روشنی بر این مدعاست.



در هر حال، گروه و دستجات تشکیل‌دهنده اکثریت مجلس، به منظور بی‌اعتبار کردن بیشتر دولت خاتمی و، همچنین، تدارک تبلیغاتی نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، چند پیشنهاد یا طرح اقتصادی را در ماه‌های اخیر مطرح کرده‌اند که ارائه یا تصویب همین طرح‌ها نیز، ظاهراً، موجب صدور بیانیه دوم از سوی این دسته از اقتصاددانان شده است. مخالفت مجلس با برخی از قراردادهای اقتصادی امضاء شده و یا موکول کردن امضای آنها به تصویب مجلس، یکی از اقدامات آنها در این دوره بوده است. مخالفت آنها با افزایش شدید بهای فرآورده‌های نفتی نیز یکی از اختلافات مجلس با دولت است. حذف «یارانه‌های پنهانی انرژی» و یا افزایش سریع قیمت حامل‌های انرژی، تا سطح قیمت‌های جهانی، از زمان رفسنجانی تا به حال، همواره یکی از موضوعات مورد مجادله جریان‌های حکومتی بوده است و مجالس قبلی نیز، به دلایل گوناگون، حاضر به تصویب آن نشده‌اند. طرح «کنترل تورم قیمت‌ها» نیز یکی دیگر از طرح‌های اکثریت مجلس است که برای اجرای آن هم، تثبیت بهای برخی محصولات و خدمات دولتی (آب، برق، گاز، تلفن و پست) و کاهش نرخ بهره (که در حکومت ملایان، نرخ «تسهیلات بانکی» و یا «سود بانکی» نامیده می‌شود) را از دولت خواستار شده‌اند. اما واقعیت اینست که این

ظهور و بروز پیدا کنند». بیانیه دوم، در این باره، تا اندازه‌ای صراحت دارد و طرح‌ها و اقدامات اخیر «برخی از گروه‌های سیاسی در مجلس» را (البته بدون ذکر مشخصات و عناوین آنها) مورد انتقاد قرار داده است. با توجه به همه اشارات و شواهد

موجود، معلوم می‌شود که هدف اصلی انتقادات بیانیه‌ها، اکثریت حاکم بر مجلس هفتم است. این اکثریت از گروه‌ها و باندهای گوناگونی تشکیل می‌شود که زیر عناوین «آبادگران»، «اصول‌گرایان»، «ایتارگران» و نظایر این‌ها، طی نمایش انتخاباتی سال گذشته، وارد مجلس شده‌اند. خصوصیت مشترک همه اینها اطاعت کامل از ولی فقیه است و در این جهت هم، از سوی نهادی به نام، «شورای هم‌آهنگی نیروهای انقلاب اسلامی» (مرکب از افرادی مانند ناطق نوری، عسکر اولادی، لاریجانی و غیره)

از بیرون از مجلس، هدایت و کنترل می‌شود. مقصود مشترک آنها نیز، در این مقطع، ناکار کردن دولت خاتمی در باقی‌مانده عمر آن و سپس تصاحب قوه اجرائی و چنگاندازی هرچه بیشتر بر مناصب سیاسی و موقعیت‌های اقتصادی است. گروهی از این اکثریت را کسانی مثل محمدرضا باهنر (نایب رئیس مجلس) و احمد توکلی (رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس) تشکیل می‌دهند که درحمله به «دولت گرایی» و طرفداری از بخش خصوصی، طی سال‌های گذشته، هیچ دست کمی از امضاء کنندگان بیانیه‌های مورد بحث نداشته‌اند. توکلی، به عنوان وزیر کار رژیم، می‌خواست که قرارداد کار را از باب فقهی «اجاره» استخراج کند و مخالف وضع مقررات در مورد قرارداد کار و یا هرگونه دخالت دولت در روابط کار بود. گروه دیگر از آنها، عناصری از فرماندهان سابق سپاه و بسیج و یا مدیران و مسئولان نهادهای امنیتی و انجمن‌های اسلامی و امثال اینها هستند که بعضاً همان شعارهای کهنه دفاع از «مستضعفان» و مقابله با «استکبار جهانی» را تکرار می‌کنند ولی، اساساً، در پی کسب سهم بیشتری از قدرت سیاسی و اقتصادی برای خود هستند. علاوه بر اینها، آماج دیگر انتقادات بیانیه‌ها ظاهراً بازمانده‌های جریان‌ها و عناصر حزب‌اللهی قدیمی (مانند سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) در مجلس و برخی دستگاه‌های اجرائی است. زیرا که بخش غالب

بی‌عدالتی» و متقابلاً «دخالت دولت در عرصه‌های تولید و تجارت و اداره بنگاه‌های اقتصادی و...» را از «ابرازهای مهم مبارزه با فقر» می‌داند و تعامل با جهان خارج را هم به میزان «حداقل و در موارد اجتناب ناپذیر که امکان خودکفایی فراهم نشده» می‌پذیرد.

امضاءکنندگان بیانیه‌ها که «پیگیری خط مشی‌ها و راهکارهای مبتنی بر نگرش اول» را نه تنها «تأمین‌کننده آینده بهتر برای کشور و تضمین‌کننده بهروزی و اقتدار ملت» بلکه همچنین موجب «اعتبار و اقتدار بیشتر برای نظام سیاسی کشور» می‌دانند، «سمت‌گیری‌های اصلی اقتصادی» و یا رئیس به اصطلاح «مانیفست» خود را: «توسعه بخش خصوصی، محدودتر کردن حوزه دخالت‌های دولت، خصوصی سازی، اصلاح نظام یارانه‌ها، تعامل فعال با جهان خارج» اعلام داشته و همین‌ها را نیز به عنوان «اصول»ی که «مبانی کارکرد اقتصاد مدرن» است قلمداد کرده و اینها را هم مترادف با «دمکراسی» به حساب آورده‌اند. آنان در پایان بیانیه‌شان خطاب به نمایندگان مجلس نیز علاوه بر درخواست «مقابله با کسری بودجه» به عنوان «منشاء بسیاری از معضلات اقتصادی کشور» و «تصویب بعضی قوانین اقتصادی اساسی مانند قانون ضد انحصار»، «زمینه سازی گسترش بخش خصوصی از طریق مقررات زدایی، ایجاد بازارهای رقابتی و خصوصی سازی بنگاه‌های دولتی» را خواستار شده‌اند.

پیش از پرداختن به بررسی محتوای بیانیه‌ها، باید دید که مخاطب اصلی انتقادات و یا آماج مشخص حملات این گروه اقتصاددانان، چه کسانی هستند؟ نگارندگان بیانیه اول، ضمن آن که مدعی شده‌اند که «گروه‌هایی از نخبگان و تحصیلکردگان نمایندگان افکار عمومی و نیز مدیریت میانی و بدنه کارشناسی دستگاه‌های دولتی» از «نگرش اول»، یعنی نگرش مورد نظر امضاءکنندگان، حمایت می‌کنند، درباره مدافعان مشخص «نگرش دوم» در شرایط فعلی، صراحتاً چیزی نگفته‌اند و در جایی از این متن هم آورده‌اند که «در حال حاضر، حتی کسانی که به طور جدی مدافع دولت سالاری در عرصه‌های مختلف و... هستند به ناچار تحت تأثیر فضای شکل گرفته، نیت خود را پنهان کرده و ناگزیر به دنبال تبیین تفاوت‌های مجازی در عرصه‌های دیگر می‌گردند تا شاید در زمانی دیگر، امکان

قبیل طرح‌ها در عمل نمی‌تواند از تورم قیمت‌ها جلوگیری نماید و آنها نیز نمی‌خواهند تورم را کنترل کنند. مصوبات خود این مجلس در مورد خاصه‌خرجی‌ها و حیف و میل‌های فراوان از بودجه دولت، و از جمله اختصاص ۲۲۰ میلیون دلار از باقی‌مانده «صندوق ذخیره ارزی» به «بسیج» و نیروهای انتظامی، پیشنهاد تأمین بودجه برای «خانه‌های عالم» (منزل و دفتر و دستک برای روضه‌خوان‌ها و وعظی که برای «تبلیغ» به شهرها و روستاها می‌روند) و . . . اساساً تورم را هستند. نیت واقعی این دار و دسته از سروصدای فریبکارانه‌ای که درباره «مبارزه با گرانی» و یا «رسیدگی به وضع معیشتی مردم» به راه انداخته‌اند آنست که شاید بتوانند از این راه اعتباری یافته و، در انتخابات آتی، آرای کسب کنند. یکی از دلایل شدت‌گیری این مجادلات در مقطع فعلی (بررسی و تصویب بودجه سال ۸۴) نیز دعوا بر سر تقسیم درآمدهای نفتی است که امسال، به یمن افزایش بهای جهانی نفت، به حدود ۳۵ میلیارد دلار بالغ می‌گردد. اینان نیز، به سائقه عملکردهشان، برای حفظ بساط قدرت و چپاولگری خود، هیچ پروایی نسبت به تخریب شالوده تولیدی جامعه، عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی و سیه‌روزی اکثریت مردم ندارند. طرح‌ها و مصوبات اقتصادی اخیر آنها هم، به واقع، یک حرکت و مانور سیاسی است، همان طور که بیانیه‌های گروه اقتصاددانان نیز، پیش از هرچیز، واکنشی سیاسی است.

اما آنچه در این میان جالب توجه است آنست که امضاءکنندگان بیانیه‌ها می‌خواهند باورها و نظرات خاص خود را در پوشش «علمی و کارشناسی» و مبتنی بر «تجربه تاریخی و جهانی» عرضه کنند. نظرات و باورهایی که مکرراً به مثابه «منطق علمی» توصیف می‌شود، در واقع، و در بهترین حالت، نظریه‌هایی هستند در کنار انبوه نظریه‌های دیگر، که صحت و سقم آنها، در صورت تحقق پیش فرض‌های نهفته در آنها، در برخورد با واقعیت‌های عینی سنجیده می‌شود و نه چیز دیگری. موضع‌گیری‌ها و سیاست‌های اقتصادی مطروحه در این بیانیه‌ها، برگرفته از نظریه‌هایی هستند که مجموعه آنها امروزه به عنوان دیدگاه - و یا به عبارت درست‌تر، ایدئولوژی - «لیبرالیسم افراطی» شناخته می‌شود. این دیدگاه، از حدود سه دهه پیش، همراه با اوج‌گیری و سلطه

«تاچریسم» و «ریگان‌یسم» در عرصه سیاسی، به دیدگاه اقتصادی غالب در مجامع، نهادها و رسانه‌های بین‌المللی تبدیل شده است و در اکثر دانشگاه‌ها، و از جمله دانشگاه‌های ایران نیز، همین نظریه‌ها زیر عنوان «علم اقتصاد» تدریس می‌شود.

یکی از باورها و دستورالعمل‌های همیشگی این دیدگاه، حذف یارانه‌هاست. پرداخت یارانه، در عمل، وسیله‌ایست برای تصحیح یا ترمیم پاره‌ای از نارسایی‌ها و نابسامانی‌های ناشی از کارکرد مکانیسم بازار (market failures) و بهبود نسبی در توزیع درآمدها و یا، برعکس، اعطای امتیازات به گروه‌های خاص. این کار غالباً نقش «مسکن» را ایفا کرده و نهایتاً هیچ تغییر اساسی در چارچوب نظام سرمایه‌داری ایجاد نمی‌کند ولی پیداست که استفاده مستمر از «مسکن» هم می‌تواند اختلالات دیگری به وجود آورد. در حال، امروزه کمتر اقتصادی می‌توان در جهان یافت که، به اشکال و ابعاد گوناگون، به پرداخت یارانه مبادرت نکند. به طور مثال، هرگاه ژاپن بخواهد برنج مصرفی خود را مثلاً از تایلند (که بسیار ارزانتر تمام می‌شود) وارد کند. بخش بزرگی از کشاورزی آن کشور نابود می‌شود. «اتحادیه اروپا» به میلیون‌ها نفر از کشاورزان سوبسید می‌پردازد که تولید خود را محدود کنند تا افزایش شدید عرضه موجب شکستن قیمت‌ها و نتیجتاً خانه‌خرابی تولید کنندگان نشود. در سال‌های اخیر که بهای جهانی نفت به طور چشم‌گیری بالا رفته است، برخی از دولت‌ها مالیات و عوارض مربوط به فرآورده‌های نفتی را کاهش داده‌اند تا فشار نسبتاً کمتری بر مصرف‌کنندگان این فرآورده‌ها وارد شود. صدها و هزاران از این مثال‌ها می‌توان ذکر کرد. . . اما این دسته از اقتصاددانان، به صورتی دگماتیک، تأکید می‌کنند که همه یارانه‌ها باید برچیده شود و همه قیمت‌های داخلی بایستی به سطح قیمت‌های جهانی برسد! ولی اگر قرار است طبق این دستورالعمل و در طرفه‌العینی سطح قیمت‌ها با جهان همسان شود، چرا نباید دستمزد و حقوق در ایران نیز با اروپا و ژاپن یکسان بشود؟!

کاهش و یا حذف کسری بودجه، به عنوان یک «مشکل اساسی»، یکی دیگر از تأکیدات مکرر این دیدگاه است. توسل به کسری بودجه (فزونی هزینه‌ها نسبت به درآمدهای سالانه دولت) از جمله سیاست‌های

مالی است که در مباحث اقتصادی به عنوان یکی از سیاست‌های «کینزی» نیز شهرت دارد. این سیاست طی دهه‌های گذشته در اکثر جوامع رواج کامل داشته است و اکنون هم در بسیاری از کشورها مورد استفاده قرار می‌گیرد (مثلاً حجم کسری بودجه دولت آمریکا همواره یکی از سوژه‌های مطرح در رسانه‌های بین‌المللی است. در دو دهه اخیر، میزان کسری بودجه آمریکا در دوره ریگان و بوش (پسر) به بالاترین سطح خود رسیده است در حالی که این دو، خود، از سرسخت‌ترین مخالفان مداخله دولت در امور اقتصادی بوده‌اند!) طبعاً استمرار استفاده از این سیاست، به هربهانه و مستمسک، می‌تواند عوارض زیانباری بر جای گذارد که تشدید تورم قیمت‌ها و انباشته‌شدن بدهی‌های دولت از آن جمله است. لکن مسئله اساسی در این باره آنست که منابعی که تحت عنوان کسری بودجه در اختیار دولت قرار می‌گیرد، در کجا و چگونه مصرف می‌شود. هرگاه این منابع، صرف سرمایه‌گذاری‌های تولیدی و زیربنایی بشود (که توسعه آموزش و بهداشت نیز در زمره بنیادی‌ترین سرمایه‌گذاری‌ها در هر جامعه پیشرفته‌ای به حساب می‌آید) توسل به کسری بودجه می‌تواند به رشد و رونق اقتصادی یاری رساند، اما اگر برای تأمین مخارج نظامی و جاری به کار گرفته شود، تورم شدید قیمت‌ها را به دنبال می‌آورد. استفاده از این منابع برای خرید کالاها و خدمات از داخل به افزایش تولید داخلی کمک می‌کند ولی صرف آنها برای واردات، می‌تواند کسری حساب جاری و مشکلات موازنه پرداخت‌ها را موجب شود.

اما مخالفان مطلق‌گرای سیاست کسری بودجه، در واقع، کاهش هرچه وسیع‌تر همه هزینه‌های دولتی و کوچک شدن هرچه بیشتر دولت را تعقیب می‌کنند. اینان چون نمی‌خواهند یا نمی‌توانند درباره تقلیل مخارج نظامی، امنیتی و انواع خاصه‌خرجی‌های رایج در دستگاه حکومتی، سخنی بر زبان آورند. لاجرم همه بار سنگین کاهش هزینه‌های دولتی متوجه بخش خدمات عمومی و اجتماعی می‌شود، یعنی دقیقاً آن بخش محدود از بودجه دولت که، به هر ترتیب، به پاره‌ای از نیازهای اولیه اقشار کم‌درآمد و محروم پاسخ می‌دهد. سیاست «ریاضت اقتصادی» که از سوی طرفداران لیبرالیسم افراطی مرتباً طرح و تبلیغ می‌شود، در اساس، چنین هدفی را دنبال

می‌کند. و در این میان، البته، هیچ‌کدام از این‌ها نمی‌پرسد که چرا جامعه‌ای که، در شرایط حاکم، از تأمین حداقل نیازمندی‌هایش (در عرصه بهداشت و درمان، آموزش، مسکن، اشتغال و . . .) بازمانده است بایستی هزینه‌های سنگین دو ارتش موازی را بپردازد؟ چرا دولت، با قبضه‌کردن بخش عظیمی از درآمدها و امکانات جامعه در دست خود، از عرضه خدمات و کالاهای مورد احتیاج مردم طفره می‌رود؟ چرا سهم بزرگی از منابع عمومی، طی سال‌های گذشته، زیر عنوان صدها و هزاران طرح بی‌حساب و کتاب و نیم‌کاره، حیف و میل و نابود گردید؟

دیگر ورد زبان این دسته از اقتصاددانان، «تجارت آزاد»، «مقررات زدایی» و به طور کلی، «آزادسازی» (liberalization) است. «آزادی تجارت» از «مقدسات» آیین آنهاست. چنان‌که وقتی یکی از اقتصاددانان نامدار جهان، پل ساموئلسون، در این «اصل» خدشه‌ای وارد کرد، سر و صدای زیادی در محافل اقتصادی و دانشگاهی به راه افتاد، به ترتیبی که گویی مثلاً یکی از آیت‌الله‌های صاحب نام ایران واجبی از واجبات شرعی را مورد تردید قرار داده باشد! ساموئلسون کسی است که کتاب درسی «اقتصاد» او از معروف‌ترین و پرفروش‌ترین کتاب‌های دانشگاهی طی نیم قرن گذشته بوده و، برای بسیاری از معتقدان و مبلغان اقتصاد «بازار آزاد» در حکم «توضیح المسائل» است. وی در مقاله‌ای که در شماره تابستان گذشته نشریه "Journal of Economic Perspectives" درباره تجارت آزاد در ارتباط با جهانی‌شدن اقتصاد، به چاپ رسانده، با استفاده از فرمول‌ها و معادلات متداول در مباحث اقتصادی، و با ذکر نمونه مشخص مبادلات بازرگانی بین ایالات متحده و چین، نشان می‌دهد که تجارت آزاد، برخلاف تصورات قبلی، همواره به نفع دو طرف معامله تمام نمی‌شود. طبق استدلال‌های ساموئلسون، در صورت کسب توانائی‌های تکنولوژیک و افزایش بهره‌وری تولید به وسیله طرف عقب‌مانده‌تر مبادلات (چین)، بخشی از مزیت‌های نسبی که قبلاً متعلق به طرف پیشرفته‌تر مبادلات (ایالات متحده) بود، در اختیار چین قرار می‌گیرد و «این امر می‌تواند، از لحاظ درآمد سرانه واقعی، موجب ضرر و زیان مستمر برای ایالات متحده بشود». این نتیجه‌گیری و پیامدهای آن، به نوشته وی،

«ضربات سنگینی بر رضایتمندی‌ها و باورهای خیلی ساده‌نگرانه اقتصاددانان در مورد جهانی شدن وارد می‌کند». ساموئلسون در این مقاله، ضمن انتقاد از یکجانبه‌نگری‌های اقتصاددانان، و از جمله برخی از شاگردان سابق خود، طرح «مباحث نادرست عامه‌پسند» از جانب آنها در دفاع از جهانی شدن جاری را مورد ملامت قرار می‌دهد. با توجه به واقعیت‌های مشهود در این زمینه (و مشخصاً در خود ایالات متحده) در سالیان گذشته، این که چرا اکنون ساموئلسون به این مسئله می‌پردازد، موضوع دیگری است. اما این پروفیسور ۸۹ ساله از آن اندازه از جسارت و صداقت علمی برخوردارست که پس از سالیان طولانی دفاع از یک نظریه، در آن آشکارا تردید کند. ولی امضاءکنندگان بیانیه‌ها همچنان می‌خواهند باورهای جزمی‌شان را به عنوان «منطق علمی» و یا «ضروریات بدیهی» قالب نمایند.

تردید در نظریات و سیاست‌های اقتصادی رایج، البته، محدود به ساموئلسون نمی‌شود. نمونه‌ای دیگر، جوزف استیگلیتز، دیگر برنده جایزه نوبل اقتصادست. وی که مشاور بیل کلینتون، اقتصاددان ارشد و معاون «بانک جهانی» تا سال ۱۹۹۹ بوده است، در سال‌های اخیر کتاب‌ها و مقالات زیادی در نقد سیاست‌های معروف به «تعدیل ساختاری» (که در ایران «تعدیل اقتصادی» خوانده می‌شود) که خود طی دوره مسئولیت خویش در «بانک جهانی» از طراحان و مروجان اصلی آنها بوده، به رشته تحریر درآورده است. نوشته‌های استیگلیتز، در واقع، ادعایم‌ایست علیه سیاست‌های آزادسازی، ریاضت اقتصادی و خصوصی سازی، که غالباً به صورت کورکورانه‌ای به اجرا گذاشته شده و می‌شود و اجرای آنها هم تقریباً در تمامی جوامع، و به ویژه در کشورهای «جنوب»، با شکست آشکاری روبرو گردیده است. اما تعدادی از امضاءکنندگان بیانیه‌های مورد بحث که خود از مبلغان و مجریان مهم سیاست‌های «تعدیل اقتصادی» در ایران بوده‌اند (از جمله محمد طیبیان، علینقی مشایخی، مسعود نیلی و مهدی عسلی، به عنوان معاونان و مدیران ارشد سازمان برنامه و بودجه طی ۱۵ - ۱۰ سال گذشته) و صدور بیانیه‌ها در شرح «مهم‌ترین مشکلات اقتصادی» کشور را هم انجام «یک وظیفه حرفه‌ای» وانمود کرده‌اند، درباره عملکرد واقعی آن سیاست‌ها هیچ

حرفی به میان نیاورده‌اند. در حالی که «رویکرد علمی» مورد ادعای آنان، در واقع ایجاب می‌کند که باورها و نظریات آنها که در ۱۵ سال اخیر، کمابیش، در حال اجرا بوده است، در محک تجربه و عمل سنجیده و روشن شود که چرا این سیاست‌ها شکست خورده‌اند؟ چه کسانی و چه گروه‌هایی، در این میان، «برنده» شده و بار خویش را بسته‌اند و چه اقشاری از مردم «بازنده» و به فقر و محرومیت بیشتر محکوم شده‌اند؟ در این دوره، سیاست خصوصی‌سازی، همراه با برخی وقفه‌های مقطعی (به واسطه رقابت‌ها و کشمکش‌های دستجات حکومتی) همچنان جریان داشته و با مصوبه اخیر «مجمع تشخیص مصلحت نظام» نیز راه اعمال آن در تقریباً تمامی بخش‌های اقتصاد کشور گشوده شده است. چرا این اقتصاددانان که زیر پوشش «منطق» و «اصول»، این همه سنگ خصوصی‌سازی را به سینه می‌زنند، یک بیان واقعی از عملکرد سیاست خصوصی سازی در این دوره ارائه نمی‌دهند؟ پاسخ این پرسش هرچه باشد، یک چیز مسلم به نظر می‌رسد و آن این که «خصوصی‌سازی» در فکر و ذهن اینان، به یک ایدئولوژی سفت و سخت، مصون از پرسش و تردید، تبدیل شده است.

اما اوج رفتار غیرمنطقی و غیرعلمی و، در حقیقت، عوام‌فریبانه صادرکنندگان این بیانیه‌ها آنجاست که می‌خواهند مجموعه‌ای از سمتگیری‌ها و باورهای برخاسته از لیبرالیسم افسارگسیخته را به عنوان «اصول و مبانی اقتصاد مدرن» و، فراتر از آن، اقتصاد «بازار آزاد» را معادل «دمکراسی» قلمداد کنند. برخلاف نوشته‌های آنان، نه «پشتوانه‌های علمی» و نه «تجربیات داخلی و خارجی»، چنین ادعاهای گزافی را تأیید نمی‌کنند. چنان که آمارتیا سن، اقتصاددان مشهور هندی، استاد دانشگاه هاروارد و برنده جایزه نوبل، نشان داده است، دمکراسی مقوله‌ایست «بنیادی» (Fundamental) که به اساس سازماندهی سیاسی جامعه ارتباط می‌یابد، در حالی که بازار از جمله مقولات «ابزاری» (Instrumental) است. تجربه‌ها و نمونه‌های فراوان تاریخی موجود، از همزیستی و همراهی بازار با نظام‌های فاشیستی گرفته تا دیکتاتورهای ریز و درشت جوامع پیرامونی و دمکراسی‌های نوع غربی، بی‌پایه بودن این مترادف‌سازی را کاملاً آشکار می‌سازد.

بقیه در صفحه ۱۲

ماجراجویی های هسته ای رژیم ایران و مواضع پراکنده اپوزیسیون

احمد آزاد / دوم اسفند ۱۳۸۳

شمرده، بسیار خطا است. این که از سال ۱۹۷۰ حکومت های ایران در پی دستیابی به سلاح اتمی بودند، ربطی به مردم ایران ندارد. هیچ یک از این حکومت ها برگزیده مردم نبوده و هیچگاه نیز منافع مردم را راهنمای برنامه های خود قرار نداده و رضایت آنها را جستجو نکرده اند. شاه در روایای «تمدن بزرگ» بود و ملاها در پی حفظ حکومت خود به هر وسیله ممکن دست می اندازند. برای هیچ کدام نظر مردم کوچکترین ارزشی نداشته و ندارد. نکته مهمتر آن که در کشوری که آزادی بیان و انتشار نیست، چگونه می توان به استناد چند روزنامه کم و بیش وابسته به جناح های حکومتی، از نظر یکپارچه مردم ایران صحبت کرد.

خطای دیگر نویسنده در این است که اپوزیسیون را نیز به همین چوب رانده و عنوان کرده که همه اپوزیسیون ایران علیرغم تمایزات بسیار، با تسلیح ایران به بمب اتمی موافق اند. این ادعایی است بسیار نادرست. تنها نگاهی به اعلامیه ها و نوشته های سازمان های سیاسی، نشان می دهد که این ادعایی پایه است. بسیاری از سازمان های سیاسی با انتشار بیانیه یا اعلامیه نسبت به ماجراجویی های رژیم اسلامی هشدار داده اند. مقالات بسیاری در نشریات اپوزیسیون در این باره منتشر شده است. علیرغم ترکیب متنوع مخالفان فعالیت های هسته ای جمهوری اسلامی در صفوف اپوزیسیون، اما همه آنها کمابیش متفق القول اند که دود این ماجراجویی های حکومت در وهله اول به چشم مردم ایران خواهد رفت، ضمن آن که با تشدید مسابقه تسلیحاتی، استقرار یک صلح دائم در منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی به شدت در معرض تهدید قرار خواهد گرفت. همه بر این باورند که حکومت در زیر پرده استفاده صلح آمیز از تکنولوژی هسته ای در پی مقاصد ماجراجویانه اتمی است. همه با دست یابی این رژیم به سلاح اتمی مخالف اند. آن بخش از اپوزیسیون هم که با توسعه تکنولوژی هسته ای در ایران موافق است، با ساختن بمب اتمی شدیداً مخالف بوده و تنها در پی بهره گیری صلح آمیز از آن است. پرسش این است که چرا نویسنده مقاله روزنامه لوموند این چنین به خطا رفته است. می توان گفت که اگر هم زبان فارسی نمی دانسته، حداقل می توانست قبل از بردن قلم بر کاغذ، جستجوی مختصری کرده و از موضع واقعی اپوزیسیون، حداقل بخش مهمی از آن، آگاه شود. می توان بر این خطای نویسنده خرده گرفت. اگر چه باید دانست که وی در

نویسنده پس از اشاره به تلاشهای اخیر حکومت ایران برای دستیابی به سلاح اتمی و نشانه های متعددی که حاکی از این تلاش ها است، سوال می کند که چرا این چنین ایرانیان یکپارچه خواهان بمب اتمی هستند؟ از نظر وی تجربه دخالت مستقیم امریکا در سرنگونی صدام از یک سو و ادامه مذاکره با کره شمالی از سوی دیگر، دلیل خوبی است برای دولت ایران که داشتن سلاح اتمی را تضمین بقای خود ببیند. از سوی دیگر به اعتقاد وی، ایرانیان با ۷۲ میلیون نفر جمعیت، یکی از بزرگترین کشورهای منطقه بوده و در پی آن هستند که به قدرتی منطقه ای تبدیل شوند. نویسنده سوال می کند که آیا ایران به توافق خود با اروپائیان وفادار خواهد ماند؟ آیا ایران معاهده منع گسترش سلاح های اتمی را، که امضاء نیز کرده، رعایت خواهد کرد و دست آخر آیا پنج کشور اتمی جهان، امریکا، شوروی، فرانسه، چین و انگلستان (که اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل نیز هستند) موفق خواهند شد تا از گسترش سلاحهای هسته ای در جهان جلوگیری کنند؟ نویسنده معتقد است که آینده معاهده منع گسترش سلاح های اتمی در گرو نتیجه زور آزمائی ایران با کشورهای امریکا و اروپا است.

«آلن فرسون» در مقاله خود نگاهی بی طرفانه به ماجراجویی اتمی حکومت ایران و سیاست های دول غربی دارد. اما در نگاهش به مردم ایران و اپوزیسیون به خطا رفته است. وی در همان ابتدای مقاله خود می گوید: «سوال این است که واقعا چه چیزی غیر قابل پذیرش است؟ این که ایران بمب داشته باشد یا این که ایران آیت الله ها بمب داشته باشد؟ آیا مسئله مربوط به تغییر رژیم است یا واقعا مبارزه ای است برای جلوگیری از گسترش سلاح های هسته ای؟ چرا که هیچ یک از گروه های اپوزیسیون ایرانی، حتی سلطنت طلبان که بسیار به واشنگتن نزدیکند، با بمب مخالفت نکرده اند. از این سو تا آن سوی اپوزیسیون ایرانی، که به هیچ وجه هم یک نواخت نیست، همه یک زبان با سلاح اتمی موافق هستند.» و چند پاراگراف جلوتر می گوید: «در پس پرده سیاسی برنامه اتمی ایران از سال ۱۹۷۰ و موافقت همگانی با آن، تمایل ملی یک قدرت بزرگ منطقه ای نهفته است. که خود یکی از عناصر مشخصه ناسیونالیزم ایرانی شده است.»

ادعای نویسنده در این که همه ایرانیان، بدون استثنا با دستیابی حکومت ایران به بمب اتمی موافق هستند و آن را بخشی از تمایلات ناسیونالیستی آنها بر می

برنامه های هسته ای جمهوری اسلامی و مخالفت امریکا و کشورهای اروپایی با آن، همچنان یکی از موضوعات روز محافل سیاسی و خبری جهان است. سیاستمداران، روزنامه نگاران و تحلیلگران بین المللی درباره تلاش های حکومت ایران در دستیابی به تکنولوژی هسته ای و نگرانی های جهانیان از آن می نویسند و اظهار نظر می کنند.

اخیرا در روزنامه لوموند (روز سه شنبه ۸ فوریه) مطلبی پیرامون درگیری ایران با کشورهای امریکا و اروپا پیرامون پرونده اتمی ایران به قلم «آلن فرسون» به چاپ رسیده است. نویسنده در این مقاله ضمن اشاره به تصمیم دولت ایران در دستیابی به سلاح اتمی، به مخالفت ناهماهنگ امریکا و اروپائیان در مقابل آن اشاره و این را یک آزمونی برای این کشورها در کنترل گسترش سلاح های اتمی می داند. وی می گوید در حالیکه سه کشور آلمان، فرانسه و انگلستان ظاهراً به توافقی با ایران برای قطع موقت غنی سازی اورانیوم دست یافته اند، امریکا با تکیه بر شایعاتی مبنی بر ادامه غنی سازی اورانیوم، اعلام می کند که دسترسی ایران به بمب اتمی قابل پذیرش نیست.

نویسنده مقاله سوال می کند که واقعا چه چیزی قابل پذیرش نیست؟ دسترسی ایران به بمب اتمی یا دسترسی ایران همراه با ملاها به بمب اتمی؟ بدنبال این سوال، نویسنده نگاهی به تاریخچه مسئله در ایران دارد و نشان می دهد که در زمان شاه، متفق امریکا و اسرائیل در منطقه، امریکا هیچ مشکلی با فعالیت های هسته ای ایران نداشت و حکومت سلطنتی ایران اولین گامها را به سمت دستیابی به تکنولوژی هسته ای در دهه ۱۹۷۰ برداشت. ایران در همان زمان قانون منع گسترش سلاح های اتمی را امضاء و با تاسیس سازمان انرژی اتمی، تحت نظارت آژانس بین المللی اتمی، فعالیت های هسته ای را آغاز کرد. اما با تغییر رژیم در سال ۱۹۷۹ فعالیت های هسته ای در ایران متوقف شد. جنگ ایران و عراق در دهه ۱۹۸۰ مجدداً مسئله فعالیت های هسته ای را در دستور روز حکومت ایران قرار داد. تهاجم نظامی صدام حسین به ایران که از حمایت وسیع امریکا، شوروی و دیگران برخوردار بود، این فکر را در ایرانیان تقویت کرد که در صورت داشتن بمب اتمی، آیا باز هم حکومت عراق چنین حمله ای می کرد یا بمب شیمیایی بکار می برد؟ آژانس بین المللی انرژی اتمی مشکوک است که از سال ۱۹۸۴ ایران برای دستیابی به بمب اتمی تلاشهای مجدد خود را آغاز کرده باشد.

اقتصاد و سیاست

در آینه جمهوری اسلامی

بقیه از صفحه ۱۰

از مجموع آنچه در بالا گذشت می‌توان دریافت که در جنگ و جدال جاری دستجات رقیب حکومتی، بحث و مجادله علمی، محلی از اعراب ندارد. موضوع این دعوای پایانی ناپذیر، تقسیم قدرت و تلاش برای تصرف مواضع برتر اقتدار سیاسی و موقعیت‌های بهتر اقتصادیست، هرچند که این یا آن طرف دعوا بخواهد ادعاهای خود را با پوشش «علمی» بیاراید. طرح‌ها و اقدامات اخیر اکثریت مجلس و صدور بیانیه‌های جمعی از اقتصاددانان در آستانه انتخابات ریاست جمهوری نیز بخش دیگری از کشمکش‌های سیاسی جاریست که به رنگ ولعاب ایدئولوژیک هم آغشته است.

نظام جمهوری اسلامی با ادغام دین و دولت و در اختیار گرفتن بخش وسیعی از منابع و امکانات جامعه، این مجموعه را تابع سیاست کرده و این همه را در جهت حفظ و بقای رژیم استبدادی حاکم به خدمت گرفته است. این امر که ویژگی مشخص و مشترک این نظام از آغاز تا به امروز بوده است، در عین حال، کارکرد «عادی» اقتصاد جامعه را نیز، در قیاس با دیگر جوامع پیرامونی وابسته، تا اندازه زیادی مختل کرده و بنابراین بر شدت بحران‌های اقتصادی - اجتماعی - گریبانگیر این جوامع، در جامعه ما نیز افزوده است. خود این مسئله هم، در موقعیت‌ها و مناسبت‌های گوناگون، و از جمله در هنگام شدت‌گیری بحران‌ها و یا جابجایی‌های جدید در صف‌بندی‌های درون حکومتی، به دفعات بروز کرده و «راه حل»‌های موقتی یافته و یا لاینحل باقی مانده است. در ارتباط با همین مسئله است که، در این مقطع نیز، امضاءکنندگان بیانیه‌ها، ضمن آرزوی «اعتبار و اقتدار بیشتر برای نظام سیاسی کشور» خواستار آن شده‌اند که از «سیاست‌زدگی» کاسته و بر «منطق اقتصادی» تکیه شود.

اما جمهوری اسلامی، ضمن حفظ عمده همان ویژگی مشخص، طی سالیان طولانی تجربیات کاملاً متفاوتی را نیز از سر گذرانده است. این رژیم تجربه اقتصاد جنگی و دولت‌گرایی تمام عیار را پشت سر نهاده که تبعات شوم آن هنوز هم نمایان و محسوس است.

ارتکاب چنین خطایی تنها نیست و هستند دیگر روزنامه نگاران و تحلیلگران سیاسی که همچون «آلن فرшон»، در نوشته‌های خود همه مردم ایران را طرفدار سیاست‌های ماجراجویانه رژیم معرفی می‌کنند.

اما به نظر من انتقاد اصلی متوجه همان اپوزیسیون است که با ماجراجویی‌های حکومت اسلامی مخالف است، اما چنان پراکنده عمل می‌کند و چنان صدایش نارسانا است، که بگوش کسی نمی‌رسد. اگر یک انتقادی به «آلن فرшон» وارد باشد، یک انتقاد بسیار بزرگ از این رهگذر به اپوزیسیون ایران وارد است.

نگاهی به اعلامیه‌ها و مقالات و گفتارهای گوناگون اپوزیسیون مخالف این ماجراجویی‌ها نشان می‌دهد که تا چه حد در این زمینه نظرات به هم نزدیک است. گاه حتی واژه‌ها مشترک‌اند. پس چگونه است که علیرغم این اشتراک موضع در قبال این موضوع خاص، اپوزیسیون تاکنون موفق نشده است یک صدای واحدی را به گوش برساند؟ آیا پرچم مبارزه با مسلح شدن ملاها به بنب اتمی را باید به امریکا و اروپا سپرد؟ آیا این اپوزیسیون قادر نیست در این مورد یکپارچه عمل کرده و به جهانیان نشان دهد که بیشتر از آنان نگران مسلح شدن ملاها به بنب اتمی است؟

سران جمهوری اسلامی بر این باورند که ادامه خودکامگی شان تنها در سایه بنب اتمی میسر است. از این رو به سادگی تلاش‌های خود برای دستیابی به بنب اتمی را رها نخواهند کرد. تجربه بیست و شش سال گذشته نشان داده که این حکومت تنها تحت فشارهای داخلی و خارجی ناگزیر به عقب نشینی می‌شود. راه مقابله با ماجراجویی‌های هسته‌ای این حکومت، مخالفت وسیع و گسترده مردم و مجامع بین‌المللی است. در این راه فعالیت مشترک و همگام اپوزیسیون از یکسو در گسترش مخالفت مردم بسیار موثر بوده و از سوی دیگر پرچم مبارزه با تلاش‌های هسته‌ای رژیم را به امریکا و اروپائیان وانمی‌گذارد تا آنان نیز از آن برای چانه زنی‌های خود بهره‌گیرند. اگر تا کنون مخالفت اپوزیسیون با ماجراجویی‌های اتمی رژیم پراکنده بوده، اکنون می‌توان کوشید تا این مخالفت‌ها یکپارچه شود. می‌توان بین نیروهای اپوزیسیون که با تلاش‌های رژیم برای پیشبرد برنامه اتمی آن مخالف هستند، همکاری‌هایی را سامان داد و مشترکاً در این راه گام برداشت. انرژی‌های پراکنده را متمرکز کرد و دیگران را نیز به فعالیت‌ها فراخواند. لازم است تا کارزار جدی در راه متوقف کردن تلاش‌های این رژیم در دستیابی به سلاح هسته‌ای در داخل کشور برپا گردد.

حکومت اسلامی، متقابلاً، سیاست‌های دروازه‌های باز، حذف یارانه‌ها و کنترل‌های دولتی، خصوصی‌سازی و امثال اینها را، در دوران پس از جنگ ویرانگر، آزموده است و اکنون هم، همه سردمداران و تقریباً تمامی جریان‌های حکومتی در مورد تداوم خصوصی‌سازی و کاهش دخالت‌های دولت در عرصه اقتصادی، همدستان هستند. منتها، در اینجا نیز، به دلیل ماهیت ساختار سیاسی - مذهبی رژیم و، به علاوه، باندهای گوناگون سیاسی - اقتصادی - مافیایی که در طول سال‌های گذشته شکل گرفته و رشد یافته‌اند، مرزهای بین خصوصی و دولتی، دولتی و عمومی، اقتصادی و سیاسی، امنیتی و فرهنگی، فضای خصوصی و فضای عمومی، و مانند اینها، هنوز هم مخدوش و ناروش است. چنین است که در این کشور دست دولت تا آنجا دراز است که در کوچکترین امور خصوصی افراد تجسس و دخالت کند و در عین حال آنقدر کوتاه است که از ده‌ها اسکنه «غیرمجاز» موجود میلیاردها ریال کالا داخل و خارج می‌شود بدون آن که ارگانهای مسئول دولتی توان و اختیار کنترل و یا حتی ثبت ساده آنها را داشته باشند. در چنین شرایطی است که ایجاد یک کارگاه کوچک مستلزم دوندگی‌های بسیار در پیچ و خم بوروکراسی عریض و طویل و پرداخت مالیات‌ها و عوارض گوناگون است ولی بزرگ‌ترین بنگاه‌های خصوصی از پرداخت مالیات طفره می‌روند و مهمترین قراردادهای اقتصادی فارغ از هرگونه بررسی و کنترل و پاسخوگی، بسته و اجرا می‌شود. در چنین وضعیتی است که برخی از شرکت‌های رسماً دولتی، عملاً به صورت خصوصی و یا «تیول» اختصاصی یکی از باندهای حکومتی عمل می‌کند، و برعکس بعضی از مؤسسات رسماً خصوصی، در عمل از امکانات و امتیازات شرکت‌های دولتی بهره‌مند می‌شوند. . .

واقعیت آشکار اینست که نظام جمهوری اسلامی در زمینه اقتصادی نیز، مانند عرصه‌های سیاسی و اجتماعی، پس از همه «آزمون و خطا»‌های گذشته، به بن‌بست رسیده است و تجویز دولتی‌کردن‌ها یا خصوصی‌سازی‌های بیشتر هم علاجی نخواهد بخشید. «خانه از پای بست ویران است» و بنابراین تعمیر و رنگ‌آمیزی «نقش ایوان» هم به هیچ‌وجه کارساز نخواهد بود.

آموزه های انقلاب بهمن " همه با هم " یا " همه با من "

محمد اعظمی ۲۲ بهمن ۱۳۸۳

اول آن در درجه نخست داشتن هدف و سیاست روشن است. در درجه دوم نیازمند تفاهم آن مجموعه ای است که "همه" از گرد آمدن تک تک آن جمع شکل می گیرد. و بالاخره اهمیت دارد جریانات و گرایشات که از جمع آنها "همه" ساخته می شود، هر کدام دارای هویت سیاسی روشن و برنامه مشخص باشند. این سه شرط، سه پایه و سه ستونی است که شعار «همه با هم» می تواند بر آن استوار شود. زمانی که قرار است "همه" گرد هم آیند، این "همه" حول کاری معین و تحقق سیاست و برنامه ای مشخص می توانند اجتماع کنند. بدون هدف و سیاستی روشن، هر تجمعی بی حاصل و سر درگم می ماند. از سوی دیگر اگر قرار است "همه با هم" باشند لازمه "با هم" بودن تفاهم و انعطاف است. افزون بر اینها، مشارکت جریانات در یک حرکت عمومی نافه هویت سیاسی تک آنها نیست. اهمیت روشن بودن هویت سیاسی این است که به مردم امکان می دهد با آگاهی دست به انتخاب بزنند.

عقل های کل و حقیقت های مطلق، آفت جان "با هم" بودن است. بی جهت نیست که خمینی از شعار "همه با هم" درک و برداشت "همه با من" را داشت. دلیلی ندارد که حقیقت آسمانی خمینی توسط نیروهای زمینی تعدیل شود. وجه دیگر این حقیقت آسمانی، درک مطلق گرایی بر روی زمین است که به دلیل این که حقیقت زمین را در دست دارد "همه با هم" را بعنوان درس بزرگ انقلاب نفی می کند. این درک نیز در عمل مدافع سرسخت شعار "همه با من" است. تنها تفاوت این دو اندیشه به هویت این "من" ها باز می گردد. یکی نماینده خداوند است بر روی زمین و از آسمان حقیقت به او نازل شده است، دیگری حقیقت را در روی زمین به نمایندگی از طرف مردم و در پرتو جزم اندیشی ایدئولوژیک و با تکیه بر "اصول" ابدی کشف کرده است. یکی با الهام از این شعار نیروی ملیونی مردم را متفرق کرد و دیگری با ایستادن بر این فکر نه تنها امکان گسترش خود را سد می کند، بلکه نیروهای محدود خود را نیز پراکنده و به فرقه ای جدا از دیگران تبدیل می نماید. پابندی به شعار «همه با من» جریانات سیاسی را به

۲۶ سال حاکمیت سیاه خود ضربات جبران ناپذیری به مردم و جریانات سیاسی وارد کرده است. اما همزمان و با گذشت زمان، خود نیز کوچک و کوچک تر شده است. نه تنها اکثریت مردم ایران روی از او برتافته اند، بلکه بخش زیادی از حکومتیان نیز از گردونه نیروهای "خودی" حذف و از قدرت سیاسی بیرون رانده شده اند. نیروی حکومت در بالا ضعیف تر و فاصله آن از مردم عمیق تر شده است. امروز به نظر می رسد این گفته که بزرگ ترین امتیاز رژیم در ناتوانی اپوزیسیون ترقی خواه است، چندان بی پایه نباشد. با درد و افسوس شاهد آنیم که این را خود اپوزیسیون ترقی خواه هنوز به خوبی در نیافته و به راهیابی نپرداخته است.

تا کنون از آموزه های انقلاب بهمن سخن بسیار گفته شده است. هرکس و هر جریان بسته به شرایط و اوضاع و احوال مساله ای را برجسته کرده و نتیجه ای گرفته است. در بسیاری از این بررسی ها آموختنی کم نیست. من در این یادداشت می کوشم تا به چند نکته برجسته شده در ذهنم که بی ارتباط با شرایط کنونی نیست، اشاره کنم:

«همه با هم» یا «همه با من»

شاید بتوان یکی از قوت های انقلاب را حضور وسیع مردم در آن دانست. حضور گسترده و ملیونی مردم در انقلاب مهمترین عامل سرنگونی سلطنت پهلوی بود. خمینی بعنوان بالاترین و قدرتمندترین تئوریت انقلاب زیر عنوان شعار "همه با هم" جریانات سیاسی و مردم ایران را به میدان مبارزه فراخواند. آنچه که خمینی از این شعار می فهمید و به آن عمل می کرد شعار "همه با هم" نبود. مضمون اصلی و واقعی شعار او "همه با من" بود. خمینی همه را زیر چتر سیاست خود فرامی خواند. او فرمان صادر می کرد و از بقیه اطاعت می خواست. نفی شعار "همه با هم" که امروز نه تنها باب، بلکه فضیلت نیز شده است و بعضاً آنرا "درس بزرگ انقلاب بهمن" می پندارند، ریشه در نگاه انزواجویانه و سکتاریستی از حرکات اجتماعی دارد. جوهر اصلی پیام "همه با هم" به معنای اتحاد است که امروز کیمیا ست. شرط

۲۶ سال از انقلاب بهمن ماه سال ۱۳۵۷ می گذرد. انقلابی که مردم ایران جان های بس گرانی نثارش کردند، حاصل آن به نام مردم، اما به کام نابکاران سپاهکار شد. از همان نخستین روزهای انقلاب، زمانی که خورشید آزادی از درون سالهای سخت اختناق سر بر کشید و بر دشت و دامن دیار ما روشنایی بخشید و در پی فتح میهن، به تن سرد بهمن گرما و جان دمید، هنوز لبخند ها بر لبها نشکفته بود که جغدهای شوم بر آمده از کهنه حجره های قرون، بر بام خانه و کاشانه مان ایران، بال گشودند تا مردم تازه رسته از چنگ سلطنت را بار دیگر به سوگواری عزیزانشان بنشانند.

از آن روز تا کنون این تازه قدرت یافتگان دمی از تعرض بازمانده اند. هنوز از راه نرسیده به حریم زنان تجاوز و سپس به حقوق شهروندان تعرض شد. بر صندلی قدرت جا خوش نکرده، توپ ها و تانک های آنان از زمین و آسمان خواب از چشم مردم سنجید ریود. رفاندم جمهوری اسلامی به سبک و سیاق خودشان بر گزار شد و در فضای تب و تاب انقلاب، خسته از آن بیداد و استبداد، ۹۸ در صد مردم شرکت کننده در انتخابات به جمهوری اسلامی رای دادند.

از آن پس تا کنون این حکومت تا تیغ اش بریده است از فشار و سرکوب دمی نیاسوده است. ابتدا تصفیه از درون حکومت آغاز شد. نهضت آزادی از قدرت رانده و سرکوب در جامعه تشدید شد. یورش به مجاهدین خلق نقطه آغاز سرکوب سازمان یافته حکومت بود. سپس جریان های چپ یکی در پی دیگری از زیر تیغ گذشتند. اوج کشتار در سال ۱۳۶۷ صورت گرفت. در آن سال چندین هزار زندانی سیاسی مجاهد و چپ به خشن ترین و وحشیانه ترین شکل قتل عام شدند. از آن پس نیز سرکوب - هر چند کم دامنه تر - ادامه یافته است.

این که امروز آمار کشته ها و تلفات در قیاس با دهه پیش کمتر شده است، به رشد و آگاهی و مقاومت مردم از سویی و ناتوانی حکومت در پیشبرد سرکوب از سوی دیگر مربوط می شود. جمهوری اسلامی طی

سکت های جدا از هم و به سمت تلاشی می کشاند.

در حرکات اجتماعی و مبارزه سیاسی بسیج وسیع ترین نیرو برای تحقق هدف، شرط موفقیت آن حرکت است. آن نیرویی که با سیاست ها و روش های مناسب چنین شرایطی را بتواند فراهم کند بیشتر می تواند مورد اقبال مردم قرار گیرد. و این چیزی است که بسیاری از جریانات سیاسی کشورمان نادیده می گیرند. این جریانات شیپور را از دهانه گشادش می نوازند. جنبش سیاسی ایران از تفرقه و پراکندگی در رنج است نه از کار مشترک. از جدایی و بر هم بودن آسیب دیده است نه از با هم بودن.

تاریخ دو دهه اخیر سرشار است از تجزیه ها و گسیختگی ها. ما یک نمونه (با تاکید می گویم) یک نمونه از کار مشترک "همه با هم" را تجربه نکرده ایم. "همه با من" را خواسته ایم، اما همه با خمینی را تجربه کرده ایم. درک ما نیروهای چپ و ترقی خواه بی شباهت به درک خمینی از این شعار نیست. تفاوت اینجاست که او توانست "همه با من" را عملی کند، اما ما با این شعار و این درک پراکنده تر شده ایم. جریانی که این شعار را به معنای درست آن (و نه واژگونه) نمی پذیرد، از کار جمعی و تن سپردن به الزامات آن هراس دارد. کسانی که خود را عین حقیقت می دانند ضرورتی به کار مشترک با دیگران نمی بینند. دلیلی ندارد حقیقت مطلق خود را با کار مشترک خدشه دار کنند. این طرز تفکر تنها اقداماتی را قابل قبول و درست می داند که خود - وارث حقیقت ناب - در مرکز آن باشد و سیاست آن را تعیین کند. در بهترین حالت دیگران را به اتحاد حول خود فرا می خواند. البته هستند کسانی که به این نیز رضایت نمی دهند و همین را "همه با هم" می دانند. حتی پس از تعیین سیاست خود، بازهم از میان داوطلبان دست به گزینش می زنند تا به اصطلاح صف ها درهم نریزد. به سبب این گونه اندیشیدن است که در مقابل جمهوری اسلامی بی پایگاه، نیروی چشم گیری نتوانسته برآمد کند. بزرگترین گردهمایی و تجمع نیروهای اپوزیسیون درصد بسیار ناچیزی از مردم ناراضی از جمهوری اسلامی را نمایندگی می کند. به دلیل همین طرز فکر "همه با من" در کار مشترک، هنوز نزدیکترین نله های سیاسی به یکدیگر و منعطف ترین و باز ترین آنها، نتوانسته اند قانونمندی کار مشترک را به شکل شایسته ای رعایت کنند. نتیجه چنین نگرشی، پراکندگی

نیروی بسیار وسیع اپوزیسیون ترقی خواه است. جریانی که این ضعف بزرگ را نمی ببیند و برای آن در حد خود چاره اندیشی نمی کند، اما در شیپور نفی سیاست "همه با هم" می دم و آن را به عنوان درس بزرگ انقلاب در برنامه تدریس سیاسی خود می گنجاند، اگر ارزیابی سکتاریسم در رنج نباشد، حداقل از سیاست چندان بهره ای نبرده است.

یکی از آموزه های انقلاب بهمن برای من رد سیاست "همه با من" است.

برخی سیاست ها در شرایطی می توانند قابل قبول و در شرایطی دیگر مردود باشند. سیاست "همه با من" هم دیروز، هم امروز و هم فردا مردود است. بنیاد چنین تفکری نفی تمام عیار فکر و اندیشه دیگران و قرار دادن خود در مرکز عالم بعنوان تنها وارث حقیقت است.

آری، حضور وسیع و ملیونی مردم در انقلاب نقطه قوت آن بود. مشارکت گسترده و بی سابقه مردم بیش از هر چیز حاصل حکومت محمد رضا شاه و سلطنت پهلوی بود. مردم شاه و دم و دستگاه سلطنت را نمی خواستند. اقشار گوناگون مردم با ایده ها و خواست های متفاوت و منافع اقتصادی مختلف تحت فشار بودند. در چنین اوضاعی شعار "مرگ بر شاه" به دلیل عام، روشن و ملموس بودن آن، بسرعت زبان مشترک مردم ناراضی و سرکوب شده جامعه شد و جنبش وسیعی حول آن شکل گرفت. در جریان این حرکت خمینی به اعتبار ایستادگی اش در برابر شاه و بر زمینه پیوند مذهبی مشترک با مردم، توانست به سرعت نظر مردم را جذب و اعتماد آنان را جلب نماید. با قدرت گیری خمینی شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی که مدتی پس از شعار مرگ بر شاه طرح شد، به اعتبار اتوریته خمینی پذیرفته شد و ابهام آن در سایه قرار گرفت. روشنی و صراحت در شعار نفی که جنبشی حول آن سر بر آورد، قوت انقلاب بود. به همان گونه که ابهام در شعارهای اثباتی بلای جان و ضعف اساسی آن بود. آنچه که بعدا بر اساس استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی پی ریخته شد با آنچه که مردم از آن می فهمیدند کاملا تفاوت داشت. خمینی و دستگاه روحانیت با دیکتاتوری درافتاده بودند، اما بیش از آن با آزادی در ستیز بودند. با هر چه مدرن و امروزی بود مخالفت داشتند. با سرمایه داری بخاطر برخی جنبه های مدرن آن در افتاده بودند. مخالفت خمینی با شاه در ابتدا بخاطر برخی رفرم های مدنی برای زنان بود که

سبب تبعید او شد. محمد رضا شاه پهلوی چنان خفقانی ایجاد کرده بود که هر ستیزی با او ارزش تولید می کرد. در قدرت گیری خمینی و دستگاه روحانیت بیش از هر چیز رژیم پهلوی نقش داشت. رژیم جمهوری اسلامی زاده رژیم سلطنت بود و پاسخی به زورگویی ها و قلدرمنشی آن. در هیچ نقطه ای از جهان زمانی که حق رای آزاد وجود داشته است انقلابی رخ نداده است.

نیروهای چپ و دموکرات جامعه نیز که از سویی در مرکز تهاجم و سرکوب رژیم شاه قرار داشتند و بسیار بیشتر از سایر نیروها آسیب دیده بودند، نتوانسته بودند تجاربشان را جمع بندی کنند. از سوی دیگر عموماً تحت تاثیر ایدئولوژی و دیدگاههایی قرار داشتند که مخالفت جریان های ارتجاعی و سنتی با شاه و ضدیت آنها با امپریالیسم را در راستا و در خدمت ترقی و سوسیالیسم می پنداشتند. از اینرو خوش باورانه نقش و وظیفه خویش را نا گفته به این جریان ضد آزادی سپردند و نتوانستند با برنامه سیاسی مستقل و روشنی برآمد کنند.

نتیجه این که:

همانگونه که دیکتاتوری شاه اقدامات رژیم جمهوری اسلامی را توجیه نمی کند، آزادی ستیزی جمهوری اسلامی هم حقانیتی برای هیچ نیرویی به ویژه جریان سلطنت ایجاد نمی کند. نیروی سلطنت را از این نظر مورد تاکید قرار می دهم که امتحان خود را در قدرت داده است، اما همچنان ارث و میراث سلطنت پهلوی را رها نمی کند. افزون بر این هنوز در برنامه های پیشنهادی خود جوهر دموکراسی یعنی حق انتخاب و عزل را نمی پذیرد و برای ارث ارزش معنوی قائل است.

دیگر اینکه انقلاب بهمن نشان داد در تحولات بزرگ، اعمال قدرت و نیرو نقش تعیین کننده ای دارد. شاه را جنبش مردم به زیر کشید و ارتش و گارد شاهنشاهی را بسیج و حرکت ملیونی مردم در خیابانها فلج کرد. جمهوری اسلامی نیز از این قاعده جدا نیست. با فشار و مبارزه یکپارچه و ملیونی مردم این رژیم از قدرت کنار زده می شود، اما مردم حول شعارهای عام و ملموس می توانند در ابعاد وسیع و توده ای به میدان کشیده شوند. من فکر میکنم امروز آن خواست و شعاری که بیش از سایر خواستها امکان به میدان کشاندن مردم را دارد، شعار رفرانم برای قانون اساسی جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس موسسان

همه با هم ، زمینه ساز همه با من

رئوف کعبی

در ره اتحادی پایدار نهاده و بدان عمل کنند آنگاه طیفهای گوناگون خواهند توانست ضمن دیالوگ و گفتگو و تفاهم بر سر موارد مشخص و اقدامات معین همکاریهایی را سازمان بخشند. یک شعار یا یک اقدام شاید در لحظه و کوتاه مدت فراگیر و موفق باشد اما تعمیم آن به آلترناتیو که نگاه به قدرت دارد و در نتیجه مستلزم توافق پلانفرمی و برنامه‌ای می باشد ، با خطر جدی اینکه از میان آن «همه» که «با هم» خواهند بود ، «یکی» سوار بر موج ، امکان «همه با من» را بیابد مواجه است که در ادامه ، جامعه «شعار فراگیر» تن «وحدت کلمه» را میپوشاند و چند صدایی که لازمه امروز جامعه است در تنگ بینش «تک صدایی» همچنان گرفتار خواهد آمد.

پراکندگی درد ماست این واقعیتی است انکارناپذیر. هرگاه «همه با من» ها مانع حرکت‌های وسیع و فراگیر هستند ، هرگاه عقل های کل و حقیقت های مطلق ، آنگونه که در نوشته آمده است آفت جان «با هم» بودن است ، «همه با هم» های غیر واقعی ، شتابزده و جدا از جنبشهای اجتماعی موجود در جامعه و صرف یک شعار، اگر بتوانند برای مدتی صحنه را گرم کنند در عمل و همانگونه که شاهد بوده ایم ، در دراز مدت اگر به «همه با من» فرا نرویند در بهترین حالت به این پراکندگی و بی اعتمادی دامن خواهند زد و آفت جان خود خواهند شد و این است یکی از آموزه‌های ارزنده انقلاب.

«شاه باید برود» نتیجه داد اما در نبود و یا کم بها دادن به جنبه بلافصل بعدی آن یعنی «چی بیاید» که ضرورت ترسیم مرزها را بمیان میکشید امروزه عواقب این نتیجه بر کسی پوشیده نمانده است . باید با افکار انحصارطلبانه به شدت مبارزه کرد اما از مخدوش نمودن مرزها نیز پرهیز کرد. قدرت اپوزسیون ایران باید در چند صدایی وی باشد چرا که ایران آینده بدون پلورالیسم نمیتواند و نمی بایست قابل تصور باشد شاید این ، یکی دیگر از آموزه‌های انقلاب باشد.

در نگاهی کوتاه به انقلاب ۵۷ و پیامد های آن ، آقای محمد اعظمی در مطلب (آموزه‌های انقلاب بهمن! "همه با هم" یا "همه با من") بر روی سایت «عصر نو» به این نتیجه میرسد که : «امروز به نظر می رسد این گفته که بزرگ ترین امتیاز رژیم در ناتوانی اپوزسیون ترقی خواه است، چندان بی پایه نباشد. با درد و افسوس شاهد آنیم که این را خود اپوزسیون ترقی خواه هنوز به خوبی در نیافته و به راهیابی نپرداخته است. « آنگاه در ادامه به دفاع از «همه با هم» البته با سه شرط (۱- داشتن هدف و سیاست روشن ۲- تفاهم «همه» و ۳- هویت سیاسی روشن و برنامه مشخص) پرداخته تا در نهایت شعار رفراندم بخاطر امکان فراگیر شدن آن ، را توصیه کند.

از بحث پیرامون میزان صحت و سقم احکام مستتر در نوشته ایشان و نیز از ارزیابی از وضعیت موجود که قابل قبول مینماید اگر بگذریم آنچه که جای مکث دارد نتیجه‌گیری از طرح این مسائل است اما قبل از آن حداقل سه سؤال مطرح است نخست اینکه آیا همه نیروهای اپوزسیون ترقی خواه یکسان عمل کرده‌اند و حاصل کار آنان یکی است؟ و دیگر آیا وضعیت موجود با دوره پیش از انقلاب چه تفاوتی دارد و جنبه‌های بهتر و بدتر آن کدامها هستند؟ و یا همین که دران نوشته ، «همه با هم» مشروط به آن سه نکته میگردد نشان نمیدهد که خود آقای اعظمی نیز با هر «همه با همی» موافق نیستند؟ پس آیا ایشان نگران نیستند که از جانب دیگرانی که با این شروط موافق نبوده مورد اتهاماتی چون انزواجو ، سکتاریست و ... قرار گیرند؟ حسن نیت ایشان برای اتحاد که بدرستی کیمیا ارزیابی شده جای هیچ گونه شکی نیست اما اگر منظور ما از اتحاد ، نه همکاریهای لحظه‌ای و ناپایدار بلکه نیل به آلترناتیوی دمکراتیک با مختصاتی که از آن می شناسیم باشد صرف یک شعار یا یک اقدام سیاسی آنرا برآورده نمی کند چاره ما نه یک اتحاد بلکه اتحادهاست به این معنی که نیروهای همگن در یک طیف سیاسی معین پیرامون برنامه و پلاتفرم مورد قبول خود قاطعانه گام

است. این شعار از آنجا که در شکل نرم و حقوقی و در مضمون رادیکال است ، امکان فراگیر شدن را دارد.

و بالاخره انقلاب بهمن به ما می آموزد که شکل گیری یک جنبش وسیع و ملیونی علیه حکومت گر چه بسیار لازم و ضروری است، اما بخودی خود و به تنهایی به استقرار دموکراسی نمی انجامد. شکل گیری جنبش های مردمی توجه به برنامه های سیاسی و حساسیت نسبت به برنامه ها را بالامی برد. نیروهای چپ و دموکرات کشورمان اگر می خواهند مهر دموکراسی را بر پیشانی تحول آینده بنشانند، موظف اند در یک اتحاد بزرگ پا به میدان گذارند. استقرار دموکراسی تنها با مشارکت نیروهای دموکرات و در جریان مبارزه دست یافتنی است. غیبت در این میدان راه را برای آلترناتیوهای دیگر باز می کند. برنامه جریانات سیاسی در این پروسه است که پذیرفته یا توسط مردم کنار می رود. خمینی و روحانیت طرفدار او در جریان انقلاب و در غیاب برنامه های نیروهای مترقی توانستند به آلترناتیو بی چون و چرای رژیم تبدیل شوند. از اینرو ارائه یک برنامه روشن و حضور متحدانه در مبارزه راه را بر توده ای شدن این برنامه ها واستقرار دموکراسی می گشاید. (این مطلب قبلا در سایت سازمان منتشر شده است)

اطلاعیه اتحاد فدائیان خلق در باره جعل امضای نام سازمان

اخیرا بیانیه ای در حمایت از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی با عنوان " استمداد از سازمان های بین المللی حقوق بشر و نیروهای دموکرات جهان " که نام تعدادی از افراد و تشکل های سیاسی را در ذیل خود دارد ، در سایت های اینترنتی منعکس شده است . نام سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران نیز در زیر این بیانیه بدون اطلاع ما آمده است . این اقدام یعنی استفاده از نام بدون جلب موافقت ما اقدامی است غیر اخلاقی و از نظر ما مردود و محکوم است.

لازم می دانیم تاکید کنیم که در رابطه با اعتصاب غذای زندانیان سیاسی کمیته مرکزی سازمان طی اطلاعیه ای پشتیبانی خود را اعلام نموده است .

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۲۰ بهمن ۱۳۸۳

اولین پارلمان «عراق مستقل»، خواهد بود. احزاب مذهبی شیعه با ادعای نمایندگی از طرف یک اکثریت ۶۰ درصدی کارزار خود را برای تزریق هرچه بیشتر سموم ارتجاع مذهبی در رگ و ریشه ساختار بنیادی رژیم آینده پیش خواهند برد. کردها به حکم دفاع از فدرالیسم ناچارند از طرحهای منجر به سلطه مذهبی مورد آرزوی نمایندگان شیعه فاصله بگیرند. تناقضات ناشی از گنجاندن میثاق حقوق بشر بعنوان مبنای قانون اساسی و مصوبه بریم مبنی بر قرار گرفتن اسلام بعنوان یکی از ارکان قانونگذاری. انتلافها و دوری و نزدیکیهای مرحله ای گوناگونی را از هم اکنون میان انتخاب شدگان از لیستهای مختلف دامن زده است. نمایندگان شیعه بعد از دیدار با سیستمی، رسماً جعفری را به عنوان کاندیدای خود برای پست نخست وزیری معرفی کردند. کردها توافق کرده اند که مسعود بارزانی بر امور دولت محلی کرد در این مرحله ریاست کند و جلال طالبانی آشنا با رمز و راز سیاست قرار است از طریق گرفتن منصب مهمی در حکومت سراسری از تثبیت آنچه که مستلزمات ضروری برای تحقق آمل و آرزوهای ملت کرد نامیده میشود. دفاع نماید.

سخنگویان ائتلاف کرد. با به رسمیت شناختن حق ائتلاف شیعه در رابطه با جایگاه نخست وزیری و تشکیل دولت. صراحتاً از حق خود به عنوان دومین برنده انتخابات در احراز پست ریاست جمهوری یاد میکنند. تحقق این هر دو در گرو کسب دو سوم آرا مجلس منتخب، یعنی ائتلافات جدید است. ایاد علاوی ناراضی از نتایج انتخابات، تهدید کرده است که اگر اوضاع در مجلس به وفق مرادش نباشد بکلی از کشور خارج شود. غازی یاور که لیستش فقط موفق به کسب ۲٪ آرا شد تنها شانس که دارد وارد شدن در معاملاتی است زیر سایه بزرگترها، با چند صندلی که صندوق انتخابات نصیب او کرده است. باید توجه داشت که در تمام طول این دوره انتقالی ارگانهای تصمیم گیری در ساختار حکومت عراق نباید تصمیمی مغایر با اراده عالی نمایندگان نیروهای اشغال گر اتخاذ نمایند. خط قرمز واقعی همانا منافع باجگیر قدرتمندی به نام اشغالگر است. اشغالگری که این روزها شایعات شروع مذاکرات مخفیانه اش با نمایندگان نیروی موسوم به مقاومت به روزنامه های عراق راه یافته است.

در کلامی کوتاه بقول یک نظر دهنده اینترنتی از اردن (در نظر خواهی BBC) انتخابات عراق اگر چه مختصات یک زایمان طبیعی را نداشت با این همه تولدی ناقص بود با انجام یک سزارین و به در خواست لااقل ۵۹ درصد از مردم عراق، در مجموع چیزی است بسیار بیش از هیچ. آنطور که طرفداران عقب انداختن موعد برگزاری انتخابات به دلیل حضور اشغالگر، شعار میدادند.

بررسی قرار گرفت اما حقیقت غیر قابل انکار آن است که مشارکت در اولین انتخابات سراسری عراق برای مردم رها شده از سلطه شوونیستی یعنی عربی در کردستان به یک جشن بزرگ تاریخی می مانست. این مشارکت گسترده و فعال بی گمان طی مرحله آتی نیروی پشتیبان قدرتمند و اثر گذاری خواهد بود که در عین کنترل نمایندگان انتخاب شده، آنها را در به کرسی نشاندن اهداف اعلام شده در برنامه انتخاباتی ائتلاف در مجلس، بویژه در زمینه ساختار جمهوری فدرال و ولایتیک برای عراق آینده یاری خواهد کرد. در عین حال فعال شدن مردم در عرصه سیاسی درک آنان از حقوق مدنی و فردی را افزایش داده و کردستان عراق به رغم موانعی که ارتجاع سنتی و عشیره ای بر سر راه پیشرفت قرار داده است. آهنگ تحول را ساز کرده است.

انتخابات عراق تولدی ناقص اما، لازم حماد شبیبانی

در سایر مناطق در بازی نیم بند دمکراسی، بر بستر غیاب و یا انفعال نیروهای لائیک، سکولار و تریخوخواه عرصه اساساً در اختیار نیروهای مذهبی و عشیره ای بود. در این میان بخش مهمی از سنی ها زیر نفوذ سران قبایل و شخصیتهای با نفوذ آنها که با سقوط صدام امتیازات ویژه خود را از دست دادند، از مشارکت در انتخابات باز داشته شدند فضای آکنده از هراس ناشی از تهدیدهای تروریستی و شرایط بوجود آمده در اثر حملات وحشیانه آمریکائیا به مناطق مسکونی مانند موصل به این عدم مشارکت یاری کرد (در استان الأنبار جایی که فلوجه و رمادی را شامل میشود تنها ۲٪ حائزین حق رای و در صلاح الدین ۲۹٪ و در موصل فقط ۱۷٪ شرکت کرده اند). در این انتخابات هیچ کاندیدای مستقلی نتوانست وارد مجلس شود و کاندیدای مدافع بازگشت نظام سلطنتی تنها ۱۶۰۳ رای آورد.

طبق مصوبه ای که زیر نظر بریم و بوسیله نخستین شورای حکومتی دست نشانده آمریکا تهیه شده است، این مجلس می بایست حکومتی را جهت اداره امور عراق طی یک مرحله انتقالی یعنی دوران گذار از موقعیت تحت اشغال به وضعیت استقلال برگمارد و یک نفر را به عنوان رئیس جمهور برای دوران مذکور تعیین کند. وظیفه دیگر این مجلس تصویب قانون اساسی و سازمان دهی انتخابات مجلس ملی یا

نخستین انتخابات عراق در فضای سنگین و نا امن تحت اشغال و ترس از عملیات تروریستی کور، برای تعیین نمایندگان مجلس قانونگذاری طبق پیش بینی قبلی در روز ۳۰ ژانویه انجام شد. طبق اعلامیه شورای عالی نظارت بر انتخابات ۵۹٪ از واجدین حق رای در این انتخابات شرکت کردند و ۲۷۵ نفر را برای تشکیل مجلس قانونگذار در مرحله انتقالی برگزیدند.

نتایج شمارش آرا با پیش بینی های قبل از انتخابات تفاوت محسوسی نداشت. «ائتلاف عراق متحد» متشکل از ۲۵ تشکیلات ساسی- مذهبی شیعه بر خوردار از حمایت حکام ایران و آیت الله سیستانی که خود به دلیل نداشتن شناسنامه عراقی نتوانست رسماً در انتخابات شرکت کند، با دستیابی به ۱۴۰ کرسی بالا ترین موقعیت را کسب کرد (۴ میلیون و ۷۵۰ هزار رای یعنی ۴۸.۲٪ آراء) موقعیت بعدی از آن «لیست پیوند کردستانی» بود. این ائتلاف شامل اتحادیه مهینی به رهبری طالبانی و حزب دموکرات به رهبری بارزانی بود و نیروهای کوچکتری نظیر «حزب کمونیست کردستان» شاخه کردستان حزب کمونیست عراق، حزب سوسیال دموکرات کردستان به رهبری محمود عثمان و نیز تنی چند از چهره های ترکمن، ایزیدی، کلدانی و آشوری و عرب ساکن کردستان را در بر می گرفت. بیش از ۸۰٪ از واجدین حق رای در کردستان عراق یعنی ۲ میلیون و ۱۷۵ هزار و ۵۵۱ نفر پای صندوقها رفتند و به این لیست رای دادند. ۷۵ نفر از این لیست با کسب آرای لازم انتخاب شدند (۲۵،۷٪ کل آراء). لیست دیگری بنام «لیست عراق» به رهبری ایاد علاوی با کسب ۱۳،۸٪ کل آراء (۱،۱۷۵،۵۵۱ رای) ۴۰ کرسی را از آن خود ساخت. ۵ کرسی به لیست رئیس جمهور موقت و ۱۵ کرسی باقیمانده به کسانی تعلق گرفت که اسامی آنها در ۱۹ لیست مختلف قرار داشت. از جمله طرفداران مقتدی صدر به ۳ کرسی دست یافتند.

در کردستان مردم با انگیزه مشارکت فدرالی در ساختار عراق آینده پای صندوقها رفتند و به افراد وابسته به طیفهای مختلف فکری به با تاکید بر نقطه اشتراک آنها در زمینه حقوق ملی خلق کرد رای دادند. همزمان با انتخابات سراسری، مردم کردستان به کاندیداهای خود برای دوره جدید پارلمان محلی کردستان نیز رای دادند. در کردستان به طور غیر رسمی کنار اغلب مراکز اخذ رای، صندوق دیگری توسط طرفداران استقلال کردستان گذاشته شده بود و از مردم برای گفتن آری یا نه به این ایده دعوت می شد. بسیاری از مردم با اشتیاق به این صندوق ها نیز رای می انداختند. هرچند گزارشاتی مبنی بر اعمال نفوذ و تخلف انتخاباتی از سوی وابستگان به احزاب بزرگ کرد به شورای عالی انتخابات رسید و مورد

گزارش پنجمین فوروم اجتماعی جهان



گزارش از ناهید جعفرپور

شب سه شنبه ۲۵ ژانویه، شب افتتاحیه سمینار، بیش از ۱۵۰۰۰ شرکت کننده از مرکز شهر پورتوالگر بسوی بندر Lago Guaiba به حرکت درآمدند. پرچمهای DGB اتحادیه کارگری جوانان آلمان، CGT اتحادیه کارگری فرانسه، Sin COBAS اتحادیه کارگری ایتالیا و اتحادیه کارگری ژاپن در هوا تکان میخورند. پرچم KCTU اتحادیه دموکراتیک کارگری کره جنوبی در بلوک جدائی قد اعلم نموده بود. تظاهرات عظیم جهانی برای افتتاح پنجمین فوروم اجتماعی جهان با حرکت پرچم ها از چهار گوشه جهان و بویژه با حضور مردم آمریکای لاتین آغاز شد. از کشور های همسایه چون آرژانتین و اروگوئه هیئت های نمایندگی بزرگی شرکت نموده بودند. جنبش بیکاران Piqueteros با ترانسپارت های آبی سفید آبی دیده میشدند. همچنین پرچم ملی آرژانتین در هوا تکان می خورد. پرچم هائی که بر روی آنان پورتره Che Guevara و Evita و Juan Peron سمبل جنبش های اجتماعی آرژانتین دیده میشد. همزمان در کنار این پرچم ها از یک اتومبیل حامل بلندگو صدای بلندی به گوش میرسید. گوینده از سازمان مائو نیستی PC do Brasil همبستگی آمریکای لاتین را بعنوان آلترناتیو در مقابل هژمونی آمریکا اعلام میداشت. ریتم رقصنده تظاهرات نشان می داد که "اینجا برزیل است".

پنجمین فوروم اجتماعی جهان در حالی کار خور را آغاز نمود که سی و پنجمین نشست «فوروم اقتصاد

جهانی» با شرکت روسای دهها کشور جهان و حدود دو هزار و ۵۰۰ مقام و صاحب نظر اقتصادی و سیاسی از کشورهای مختلف جهان در منطقه کوهستانی و ورزشی شهر «داووس» بر گزار گردید. این گردهمایی تحت عنوان «پذیرش مسوولیت برای تصمیم گیریهای سخت و دشوار» نام گرفت و در آن مسائلی همچون مبارزه با ایدز و فقر، بحران خاورمیانه، تجارت جهانی، رشد اقتصادی چین، تغییرات آب و هوایی، نقش اروپا و آمریکا در تحولات بین المللی و سلاحهای کشتار جمعی مورد بحث قرار گرفت. «فوروم اقتصاد جهانی» برای نخستین بار در سال ۱۹۷۱ میلادی در داووس برگزار شد. ناگفته نماند که نمایندگان جمهوری اسلامی هم در این کنفرانس شرکت نموده و در آنجا طبق گزارش خبرگزاری های جمهوری اسلامی قرار دادهای بسیاری بستند. در سالهای اخیر و با اوجگیری جنبش بدیل جهانی سازی نشست داووس در یک فضای سنگین امنیتی و پلیسی تدارک دیده شد و امسال حفظ امنیت شرکت کنندگان در آن را حدود پنج هزار و ۵۰۰ نیروی نظامی و انتظامی بر عهده داشتند.

و اما در کنار تظاهرات بر روی تابلو های بزرگ نوشته شده بود Davos No! Samba Sim! (داووس نه، سامبا آری) که در واقع هماهنگی از زبان برزیلی و اسپانیایی است. گروه های طبال با خود شور و حال و ریتم خاصی را به وجود آوردند. در بلوکی دیگر اتحادیه دهقانان بی زمین MST و طرفداران محیط زیست و بلوک قوی ای از زنان و بخش های مختلف اتحادیه کارگران برزیلی CUT با رقص و موزیک و پایکوبی در حرکت بودند..

در میان این جمعیت گروه های نماینده شهروندان بومی برزیل و گروه هائی از کمپ جوانان (نزدیک به سی هزار نفر که در خیمه زندگی می کنند) دیده میشدند. برخی پیراهن قرمز بر تن داشتند که بر روی آن نوشته شده بود «۱۰۰٪ لولا». از یک بلندگو از بلوک تروتسکیست های PSTU چنین صدائی بگوش میرسید: "با بوش و بالولا جهانی دیگر ممکن نیست".

کنسرت بعد از تظاهرات، مستقیم بر روی آب اجرا شد. در کنار صحنه کنسرت، دریائی از پرچم ها با ریتم داغ Sombrier Luminoso در رقص بودند. بر فراز تمامی این پرچم ها ستاره ای زرد بر پهنه ای سرخ گسترده شده بود. از ویتنام در حدود ۱۹ هیئت نماینده گروه های اجتماعی به این کنفرانس بزرگ آمده بودند. نماینده اتحادیه های کارگری ویتنام در میان این هیئت ها بسر می برد. همچنین نمایندگان

دانشجویان، دهقانان و زنان ویتنامی آمده بودند. تران منشی جامعه سازمانهای دوستی ویتنامی گفت: "این انسانها به پورتوالگر آمده اند که نشان دهند سوسیالیسم نه تنها امکان پذیر است بلکه در ویتنام کاملاً قابل لمس است".

روز چهارشنبه ۲۶ ژانویه پنجمین فوروم اجتماعی جهان کار خود را آغاز نمود. در این همایش بزرگ فعالان جنبش بدیل جهانی سازی (آلترموندیالیستها) در پنجمین اجلاس خود سیاستهای سازمان تجارت جهانی، شرکتهای چندملیتی، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و سیاستهای جنگ افروزانه آمریکا را مورد نقد و بررسی قرار دادند.

در کنفرانس مطبوعاتی روز چهارشنبه چند تن از فعالان جنبش بدیل جهانی سازی و منجمه لایلا خالد عضو کمیته مرکزی سازمان آزادیبخش فلسطین شرکت داشتند. در کنسرت این روز تعدادی از گروههای موزیک و منجمه گروه جاز از هندوستان برنامه اجرا نمود.

هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا با پیراهنی با عکس چه گوارا در این اجلاس شرکت کرد. هوگو چاوز از مخالفان پیمان منطقه ای با ایالات متحده آمریکا است. او در سخنرانی ۹۰ دقیقه ای خود اجلاس پورتو الگره جورج بوش را به دلیل هدایت سیاست خارجی جنگ افروزانه اش محکوم کرد. سخنرانی چاوز با استقبال شرکت کنندگان در گردهمایی پورتو الگره روبرو شد.

اگرچه مارسلونز نیز در سخنرانی خود پیرامون قرض های خارجی اظهار امیدواری کرد که فوروم اجتماعی جهان در سالهای آینده بتواند به طور متحد در زمینه ی بدهیهای کشورهای فقیر، تجارت غیرعادلانه، محیط زیست و تساوی حقوق زنان با مردان چاره جویی کند.

چیگو ویتیکر، از بنیانگذاران مجمع جهانی امور اجتماعی به سرویس جهانی رادیو بی بی سی گفت: «ما در جهانی زندگی می کنیم که تسلیم منافع سرمایه است. همه چیز در خدمت پول درآوردن است، بدون آن که به مردم، و به بیکاری و فقر اهمیتی داده شود.»

یکی از مهمترین بحثهای درون گردهمایی پورتو الگره در زمینه سازماندهی، موضوع تمرکز و یا عدم تمرکز جنبش بدیل جهانی سازی بود. همچنین سمیناری با نام "دیکتاتور مالی را بخاک بنشانیم" از سوی گونزاگا بلیوسوس و ریکاردو کارنایمس ارائه گردید. در این سمینار آتاک و سازمان اونا فیسکورا حل هائی برای تخفیف قروض جامعه ارائه دادند.

از سوی سازمانهای تدارک کننده فوروم در برزیل سمیناری ارائه شد با نام "فراخوان ملی برای کنترل سرمایه در حال حرکت". در این سمینار مطرح شد

Not welcome Mr Bush

گزارش تظاهرات ضد سفر بوش به شهر ماینس/آلمان گزارشگر ناهید جعفرپور

ساعت ۹ صبح در محل تجمع تظاهرات که در محاصره پلیس بود کم کم جمعیت شرکت کننده جمع گردیدند هزاران پرچم و پلاکات و تراکت سرخ، سفید و میدان تظاهرات را آذین بخشیده بود. ساعت ۱۲ محوطه مملو از شرکت کننده بود. در سن بزرگی که برای این روز برپا گردیده بود گرداننده گردهمایی از سوی گروه ائتلاف بعد از خوش آمد گوئی سخنران اول را معرفی نمود. خانم ماریا میز نویسنده و سیاستمدار جنبش بدیل جهانی سازی، پروفیسور رشته جامعه شناسی و حقوق سیاسی و عضو فعال جنبش صلح آلمان به سخنرانی پرداخته و با حضور خود شور و حال عجیبی را در فضا به وجود آورد.

وی در بخشی از سخنان خود گفت "هم اکنون جرج بوش از سوی دولت سبز سرخ آلمان مورد استقبال قرار می گیرد. ما هم در اینجا و از این بلندگو صدای خود را به جرج بوش می رسانیم و فریاد می زنیم آقای بوش قدم شما نامبارک باد. شما دروغ می گوئید. شما به ملت خود و ملت اروپا و جهان دروغ گفتید. شما به مردم آمریکا گفتید که جنگ عراق ضروری است زیرا رژیم صدام تسلیحات اتمی در اختیار داشته و صلح جهانی را تهدید می کند. واقعیت اما چیز دیگری بود. شما ادعا کردید که می خواهید آزادی و دموکراسی را در عراق حکم فرما نمایید. باز هم دروغ فاحشی دیگر چون همه ما میدانیم که عکس این ادعا اثبات گردید. شما همچنان به دروغ های خود ادامه می دهید. برای چه به اروپا آمده اید. شاید باز هم می خواهید دموکراسی و آزادی و صلح را در جهان پیاده کنید و حال به کمک دولت آلمان احتیاج دارید. ما سخنان شما را در بروکسل گوش دادیم و می گوئیم که به حرف های شما اعتقاد و باور نداریم شما دروغ می گوئید. تمامی انسانهایی که هنوز میتوانند روشن فکر کنند بیرون آمدن کلمه آزادی، دموکراسی و صلح از دهن شما را فریبی و فاجعه ای جدید می دانند. زیرا که شما بزرگترین جنگ طلب عصر حاضر می باشید. شما به اینجا آمده اید که هزینه جنگ در افغانستان و عراق را از خزانه اروپا برداشت نموده و آنان را در برنامه نواستعماری خود سهیم سازید. مضاف بر این می بایست اروپائیان در برنامه ریزی طولانی مدت شما برای جنگ های جدید در ایران، سوریه و کره شمالی رای مثبت داده وبدون اینکه مشکلی برای شما باشند به شما یاری

از دو ماه پیش ائتلافی از ۶۰ حزب، سازمان، نهاد و جنبش صلح و ضد امپریالیسم کشور آلمان تدارک تظاهرات بزرگ و گسترده ای را بر علیه سفر جرج دبلیو بوش رئیس جمهور آمریکا به شهر ماینس سازماندهی نمود. سازمان ها و احزاب و نهادهای بیشماری از این ائتلاف پشتیبانی نمودند. شرکت سازمانها و نهاد های دمکراتیک ایرانی از این تظاهرات در میان سازمانهای خارجی نقش مهمی را ایفا نمود(سازمانهای راه کارگر، شورای موقت چپ سوسیالیست ها، اتحاد فدائیان خلق ایران، فوروم اجتماعی ایران، همایش دمکراتیک ایرانیان شهر ماینس/ویسبادن، انجمن فرهنگی ایرانیان شهر ماینس و.....).

فراخوان تظاهرات که محصول ائتلاف تمامی احزاب و سازمانها و نهادهای شرکت کننده در تدارک تظاهرات بود از طریق سایت ائتلاف و هواداران جنبش ضد جنگ ترجمه به ۵ زبان از جمله فارسی شده و در سایت های ایرانی در سطح آلمان و اروپا پخش گردید.

۲۲ و ۲۳ فوریه

روز سه شنبه ۲۲ فوریه از ساعت ۵ بعد از ظهر آکسیون ها شروع گردید. در ابتدا تظاهراتی با شرکت بیش از ۲۰۰۰ نفر در شهر فرانکفورت از سوی مخالفان سفر بوش به آلمان برگزار گردید. همزمان در شهر ماینس تجمع بزرگی از سوی سازمانها و نهاد ها و انجمن های ضد امپریالیسم و ضد جنگ آلمانی و خارجی با شرکت سخنرانان بیشمار و گروه های موسیقی مترقی و ضد جنگ بر گزار گردید. در روز چهارشنبه در شهر ماینس حکومت نظامی بر قرار بود تمامی اتوبان های ورودی به شهر از ساعت ۹ صبح توسط پلیس مسدود گردیده بود تنها طبق قرار اتوبوس های حامل شرکت کنندگان تظاهرات از اقسا نقاط آلمان اجازه ورود آنهم از مسیر تعیین شده به شهر را داشتند. ناگفته نماند که سرنشینان اتوبوس ها تحت کنترل های شدید پلیس راه قرار گرفته و در چند اتوبوس پلیس سرنشینان را کاملاً لخت نموده و مشخصات کامل آنان را ثبت نموده بود. در حدود ۱۶۰۰۰ پلیس در شهر ماینس و ویسبادن و جاده های ورودی به این دو شهر با سلاح های سنگین و سبک مستقر شده بودند. ۱۰ میلیون یورو برای دو روز محافظت از بوش از خزانه دولت آلمان هزینه گردید.

که سرمایه مالی اولین دلیل عقب ماندگی سیاست اجتماعی برزیل است.

اعضای برزیلی سازمان آتاک در سمینار بیان نمودند که: "برای بهبود سیاست اقتصادی برزیل باید وابستگی اقتصادی از بین برود. در این راستا جنبش های اجتماعی برزیل باید متحد شوند و به سیاستمداران فشار بیاورند". همچنین سمیناری موفق با نام پست مدرنیسم توجه بسیاری از شرکت کنندگان در فوروم را به خود جلب نمود.

لوتیز ایناسیو لولا داسیلوا، رئیس جمهور برزیل که در فوروم اجتماعی جهان نقش مهمی دارد و پنجمین گردهمایی این فوروم نیز با سخنان او آغاز شد معتقد به ایجاد یک ستاد متمرکز برای فوروم جهانی است. او از این که فوروم به «بازاری برای محصولات عقیدتی تبدیل شود ابراز نگرانی کرد. در مقابل او بسیاری از جنبشهای فعال در فوروم جهانی منبع قدرت فوروم را در عدم تمرکز آن ارزیابی نمودند.

از دیگر مسائل مورد بحث در اجلاس پورتوالگره، بحث نقش سیاست در فورومهای اجتماعی بود که بخشی از جنبشهای شرکت کننده در این گردهمایی یک سند مشترک در دفاع از جهت گیری سیاسی فورومهای اجتماعی منتشر کردند.

یک گروه از سازمانهای غیر دولتی زنان ایران که در این اجلاس شرکت کرده بودند، پیام شیرین عبادی را در یکی از کنفرانسهای مربوط به زنان و حقوق بشر قرائت کردند.

در جریان گردهمای پورتوالگره هزاران تن از فعالان این جنبش تظاهراتی در دفاع از مردم فلسطین برگزار کرده و مخالفت خود را با سیاست اشغالگرانه اسرائیل و ساخت دیوار حائل اعلام کردند. تظاهر کنندگان با نمایش یک دیوار به طول ۵ متر و ارتفاع ۲ متر و تخریب آن سیاست سرکوبگرانه دولت شارون را محکوم کردند.

فوروم اجتماعی جهان تصمیم گرفت که در روزهای ۱۹ و ۲۰ مارس ۲۰۰۵ تظاهراتی جهانی برای پایان اشغال عراق برگزار کند. روز ۲۵ ژانویه شورای بین المللی فوروم تصمیم گرفت که ششمین فوروم اجتماعی جهان(ژانویه ۲۰۰۶) در محل دیگری برگزار شود و این محل در اجلاس آپریل این شورا تعیین می شود. همین شورا تصمیم گرفت که هفتمین فوروم اجتماعی جهان در ژانویه ۲۰۰۷ در آفریقا برگزار شود و کمیته آفریقایی برگزارکننده در مورد محل دقیق آن تصمیم خواهد گرفت.

جهانی دیگر ممکن و ضروریست!

پشتیبانی از مبارزات خود برای آزادی و دمکراسی، برای زندگی در جهانی صلح آمیز و عادل و سازندگی دنیائی انسانی فرا می‌خوانند.»

ساعت یک بعد از ظهر تظاهرات براه افتاد بیش از ۱۲ هزار نفر در این تظاهرات شرکت نموده بودند و به همان اندازه پلیس تظاهر کنندگان را احاطه نموده بود. در جلوی تظاهرات پرچم بزرگ تظاهرات با شعار " نات ولکام مستر بوش " بدست ۱۰ دختر و پسر ایرانی، ترک و آلمانی حمل میشد و بدنبال این هزاران پرچم و تراکت رنگارنگ در هوا رقصان بودند. شعار همبستگی بین المللی مرتبا از سوی تظاهر کنندگان تکرار میشد. صدای تظاهر کنندگان در شهر خالی ماینس می پیچید. بعد از دو ساعت تظاهرات همگی مجدداً به محل شروع تظاهرات رسیده و در میدان مستقر گردیدند.

سخنرانان بعدی به نوبت از جنبش صلح آلمان، جنبش صلح آمریکا، اتحادیه کارگری آلمان، سازمان ضد فاشیست آلمان، پ د اس، آنارشیست های آلمان و پزشکی از فلوچه به سخنرانی پرداخته و همگی همان نکاتی را اشاره نمودند که در سخنرانی خانم میز به آن اشاره شد. گروه های موسیقی یکی بعد از دیگری به هنرنمایی پرداخته و گروهی با آهنگی بنام مرحبا سلام به چهار زبان عربی، فارسی، انگلیسی و عبری بر علیه جنگ در عراق و سیاست جنگ طلبانه بوش هنرنمایی نمود و با فریاد تشویق روبرو گشت سپس مقاله پایانی ائتلاف قرائت گردید. در این مقاله ائتلاف سازمانها و احزاب و جنبش های صلح طلب به دولت آلمان و بوش و اتحادیه اروپا هشدار دادند که از قدرت جنبش های مردمی بترسند. دست از این بازی های بیشرمانه بردارند. جنبش برای صلح و ضد امپریالیسم آلمان زنده و فعال است و در مقابل آمریکا و هم دستانش و سیاست های جنگ طلبانه شان ایستادگی خواهد نمود. ائتلاف تدارک کننده تظاهرات خواهان پایان دادن به اشغالگری شد و اعلام نمود که آمریکا باید از عراق بیرون رود. سپس اعلام گردید که همگی در روز ۱۹ مارس در تظاهرات بزرگ بروکسل که از سوی فوروم اجتماعی جهان تدارک دیده میشود و همچنین دو تظاهرات در ماه مه. شرکت نمایند سپس در آخر موزیک مجدداً به نواختن پرداخت. در طول سخنرانی ها و تظاهرات صدها خبرگزاری و رسانه های جمعی با نمایندگان این ائتلاف مصاحبه نمودند. همچنین بسیاری از روزنامه ها و رادیو ها با اپوزیسیون ایرانی حاضر در تظاهرات درباره آمریکا و وقایع اخیر مصاحبه نمودند.

این بار نیز مانند جنگ علیه عراق که ضد همه موازین بشری و حقوق بین المللی صورت گرفت، «دفاع از صلح و رهائی مردم ایران از دیکتاتوری» را بهانه قرار داده است.

این واقعتی است که مردم ایران بیش از یک ربع قرن در چنگال یکی از ارتجاعی ترین رژیم های تاریخ خود گرفتار است. اما این رژیم جانشین خلف رژیم محمد رضا شاه است که در اوت سال ۱۹۵۳ با کودتای سیا علیه دولت ملی مصدق بر گرده مردم ایران سوار شد و میهن ما را به میدان چپاول آمریکا و قبرستان آزادی و دموکراسی تبدیل کرد. نتیجه ده ها سال سرکوب خونین نیروهای دمکرات از جانب رژیم شاه آن شد که ملایان به رهبری خمینی بتوانند در فردای انقلاب ۱۹۷۹ قدرت را غصب کرده و جمهوری اسلامی خود را بنا کنند.

بیش از ۲۵ سال است که حکومتی جبار بر میهن ما فرمانروائی می کند، حکومتی که مردم میهن ما را از هرگونه آزادی فردی و اجتماعی محروم کرده و ده ها هزار نفر از اپوزیسیون را به قتل رسانیده است. زندان ها را مملو از مخالفین ساخته و تنها ابزار ادامه حیات ننگینش شکنجه، اعدام و پیگرد خونین مخالفین است.

آری، مردم ایران در چنگال رژیمی تروریستی و ضد بشری اسیرند. اپوزیسیون دمکرات ایران برای برچیدن این رژیم و جانشینی آن با جمهوری ای آزاد و دمکراتیک مبارزه می کند. اما همزمان نیز برای حفظ منافع ملی مردم ایران می رزمند، درست اهدافی که از جانب آمریکا غیر قابل قبولند.

سیاست ماجراجویانه دولت بوش به مبارزه مردم ایران علیه حکومت تروریستی حاکم که امروز در مرحله تعیین کننده ای قرار دارد، ضربه می زند، نیروهای متعصب و ارتجاعی را تقویت می کند و بهانه ای بدست حاکمان ایران برای تشدید ترور علیه مردم و اپوزیسیون مترقی ایران می دهد.

اپوزیسیون دمکراتیک ایران با صراحت کامل اعلام می کند که رژیم حاکم نماینده مشروع مردم ایران نیست و از این رو هیچ گونه تعهدی در مقابل قراردادهای و معاهده های منعقد شده با این رژیم ندارد.

اپوزیسیون دمکراتیک ایران با تمام قوا علیه هرگونه دخالت بیگانه و تجاوز آمریکا و یا دول دیگر ایستادگی می کند. دمکراسی و آزادی در ایران تنها بدست توده های مردم و با تکیه بر نیروی خود تحقق میابد. مردم ایران در مبارزه خود برای آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی نیازی به کمک کسانی که جهان را با جنگ، تهدید، زور و غارت به پرتگاه سقوط سوق داده اند، ندارد.

مردم ایران و اپوزیسیون دمکرات او افکار عمومی جهان، نیروهای دمکراتیک و جنبش صلح را به

رسانند. اتحادیه اروپا باید همانطور که شما گفتید در ابتدا در باره برنامه اتمی ایران از راه های دیپلماسی وارد شود و ایران را متقاعد سازد که دست از غنی سازی اورانیوم بردارد و اگر جمهوری اسلامی پذیرفت که شما هم همین انتظار را دارید آزمون شما وارد عمل شده و با حمله نظامی فاجعه دیگری بار آورید. شما تمام تلاشتان این است که اگر شد با اتحادیه اروپا واگر نه بی اتحادیه اروپا جنگ را گسترش دهید. زیرا که صنعت تسلیحاتی شما در آمریکا به این جنگ ها احتیاج دارد و طبیعتاً این جنگ ها پایانی نخواهد داشت. شما واقعا اعتقاد دارید که می توانید مردم اروپا را چون مردم کشور خودتان شستوشوی مغزی دهید و به آنها بقبولانید که جنگ، صلح است، استثمار، آزادیست و دیکتاتوری و کنترل داخلی و خارجی، دمکراسی است. شما واقعا فکر می کنید ما اروپائی ها باور داریم که شما نماینده خدا هستید و از جانب او به این جنگ ها مبادرت می ورزید؟ اما شاید برای شما مهم نیست که مردم چه می گویند بلکه تنها نظر دولتمردان اروپا برایتان مهم است. شما تنها به سرمایه فکر می کنید. شما میخواهید قدرت رهبریتان را تا کهکشانش گسترش دهید آنها تنها به نفع سرمایه و همچنان که پدرتان گفت برای امنیت شیوه زندگی آمریکائی و تجارت "آزاد" جهانی. جنگ هم بخشی از این استراتژی جهانی سازی نولیبرالی با برنامه لیبرالیزه نمودن و خصوصی سازی و از هم مهمتر منفعت طلبی است. مک دونالد میتواند همبرگرش را و کوکاکولا آب شکرش را بفروشد برساند چون ارتش و نیروی هوایی و دریائی و ... پشت این کنسرن ها قرار دارند. جهانی سازی و جنگ با هم عجینند. »

پس از پایان سخنان خانم « ماریا میز » کریست پاولسون خواننده مترقی آلمانی قطعاتی اجرا نمود. سخنران بعدی داوه کارسون سرباز آمریکائی که از رفتن جنگ ترمود نموده بود در باره روحیه صلح طلب مردم آمریکا و جنایت های بوش در عراق اشاره نمود و گفت بوش نماینده واقعی مردم آمریکا نیست. و خواهان خروج ارتش آمریکا از عراق شد. سخنران سوم بهروز اسدی بعنوان نماینده همایش دمکراتیک ایرانیان ماینز - ویسبادن چنین به سخنرانی ادامه داد: « به نمایندگی از طرف اپوزیسیون دمکرات ایران به شرکت کنندگان در اکسیون های اعتراضی علیه سیاست آمریکا که امروز در شهر ماینز و این روزها در دیگر شهرهای اروپا به هنگام سفر رئیس جمهور آمریکا انجام می گیرند، درود می فرستم. اعتراض علیه سیاست ابر قدرت آمریکا که ما امروز شاهد فاجعه آن هستیم، برای اپوزیسیون ایران وظیفه ای بس مهم است. چرا که مدت چندین ماه است جورج بوش ایران را آشکارا با جنگ و تجاوز تهدید می کند. و او

اتحاد کار

شماره ۱۲۵ بهمن ۱۳۸۳

فوریه ۲۰۰۵

ETEHAD KAR
FEBRUARY 2005
VOL 12. NO. 125

تماس با روابط عمومی سازمان:
نامه های خود را به آدرسهای زیر از
یکی از کشورهای خارج برای ما پست
کنید.

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD

B. P. N°. 351

75625 PARIS Cedex 13

France

آدرس سازمان در نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس پست الکترونیکی

info@etehadfedaiian.org

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadfedaiian.org

۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۴۹)

فاکس

۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

تلفن

بها معادل: ۱/۵ ارو



ازخواست و اعتصاب زندانیان پشتیبانی کنیم!

۶ تن از زندانیان سیاسی رجائی شهرکرج در اعتراض به نگهداری آنان با افرادی که به جرم قتل، شرارت و اعتیاد محکوم شده اند، مدت ۱۰ روز است که دست به اعتصاب غذا زده و خواهان این هستند که به سالن شماره یک زندان اوین، که محل نگهداری زندانیان سیاسی است، باز گردانده شوند. به حمایت از این خواست، تعداد دیگری از زندانیان سیاسی در بند ۲۵۰ و بند ۱ اوین به اعتصاب غذا پیوسته اند.

در جمهوری اسلامی زندانیان سیاسی همواره در معرض فشار، آزار و شکنجه قرار داشته اند و از کمترین حقوق برخوردارند. حتی جان زندانیان نیز در این حکومت براهتی می تواند در معرض تهدید قرار گیرد. زندانیان برای گرفتن کوچک ترین حق خود، حتی ابتدائی ترین حقوق زیستی، مجبوراند مقاومت و مبارزه کنند و در مقابل، زندانبانان دستشان برای هر جنایتی باز گذاشته شده است. طلب کوچکترین حقی، اگر به مزاج زندانبانان خوش نیاید، می تواند جرم شناخته شود و خشم آنان را که هم دادستان و هم قاضی و هم مجری احکام خویش اند، برانگیزاند. درست است که امروز در قیاس با سالهای پیش نظیر سال ۶۷، اجحاف و خودکامگی دامنه اش در نتیجه رشد آگاهی و مبارزه مردم کمتر شده است، اما هنوز زندانیان سیاسی بیش از سایر شهروندان بی حق و حقوق کشورمان، زیر فشارند.

گر چه عمر زندان در حکومت های استبدادی عموماً به درازای عمر این حکومت هاست و زندان یکی از ابزار و ستونهای است که رژیم های فاسد با تکیه بر آن خود را بر جان و مال و روان مردم مسلط کرده تا چند روزی بیشتر بر جا مانند، اما در همین حکومت ها نیز بسته به فشار و مبارزه مردم، تعداد زندانها و زندانیان می تواند بسیار متفاوت باشد و حتی در مقاطعی نظیر اواخر سال ۱۳۵۷ در زمان حکومت شاه، مبارزه قدرتمند مردم می تواند دروازه های زندانها را گشوده و همه زندانیان سیاسی را آزاد و به آغوش جامعه باز گرداند. از این رو اهمیت دارد که مبارزه برای کاستن فشار روی زندانیان و در نهایت آزادی آنان از زندان، هر چه بیشتر پر دامنه شود. به میزانی که این فشار افزایش یابد به همان میزان از فشار بر زندانیان کاسته می شود. زندانیان سیاسی برای گشودن دریچه های آزادی به روی مردم و جامعه به بند افتاده اند. اینان برای پایان دادن به استبداد و خفقان با ارتجاع سر بر آورده از اعماق قرون در افتاده اند و نمی بایست مردم آزادیخواه کشورمان آنان را تنها گذاشته و به فراموشی بسپارند.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ضمن حمایت از خواست زندانیان سیاسی و پشتیبانی از مقاومت دلیرانه آنها، از تمامی هموطنان آزاده، کلیه جریانات سیاسی و انجمن ها و تشکل های دموکراتیک تقاضا می کند که به هر شکل که خود صلاح می دانند فریاد داد خواهانه زندانیان سیاسی را به گوش مردم جهان برسانند و با مبارزه متحدانه خود رژیم رابرای آزادی زندانیان سیاسی و رعایت حقوق آنان در زندان، تحت فشار قرار دهند.

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران

۱۴ بهمن ۱۳۸۳ - ۲۰۰۵/۰۲/۰۲

با گسترش مبارزه برای آزادی، دموکراسی و سوسیالیزم در ایران،
سالگرد حماسه سیاهکل را گرامی بداریم